

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

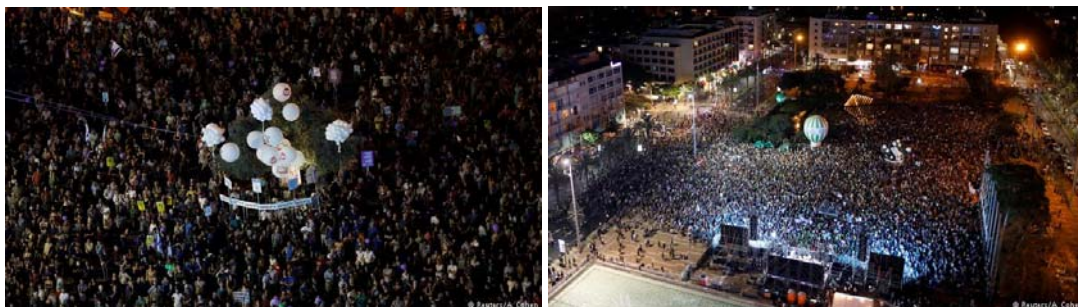
بهرام رحمانی

۰۸ جون ۲۰۱۷

## اعتصاب غذای زندانیان، تاریخچه مناقشه فلسطین و اسرائیل، بایکوت اسرائیل و...! (قسمت پنجم و پایانی)

هزاران اسرائیلی برای صلح و همبستگی با فلسطینیان تظاهرات کردند!

هزاران نفر از مردم اسرائیل به فراخوان سازمان اسرائیلی «صلح اکنون» پاسخ مثبت داده و در خیابان‌های تل‌آویو در حمایت از برقراری صلح با فلسطینیان تظاهرات کردند.



به‌نوشته روزنامه‌ها آرتص، حدود ۱۵ هزار نفر از مردم اسرائیل شامگاه شنبه ۲۷ مه ۲۰۱۷ - ۶ خرداد ۱۳۹۶، به خیابان‌های تل‌آویو آمده و از صلح با فلسطینیان حمایت کردند.

تظاهرکنندگان، پلاکاردهائی علیه ۵۰ سال اشغال مناطق فلسطینی در دست داشتند: «۵۰ سال کافی است - اکنون نوبت صلح است.»

آوی بوسکیلا، رئیس سازمان «صلح اکنون» گفت، این تظاهرات «علیه ناامیدی که دولت به ارزانی می‌دارد، اشغال‌گری، خشونت و نژادپرستی» برپا شده است. او افزود: «وقت آن رسیده که به اسرائیلی‌ها، فلسطینی‌ها و تمامی جهان ثابت شود که بخش مهمی از جمعیت اسرائیل مخالف اشغال و خواستار راه حل دو کشور است.» اسحاق هرتزوگ، رهبر مخالفان دولت اسرائیل در سخنرانی خود در میدان مرکزی رابین بنیامین نتانیاو، نخست‌وزیر اسرائیل را متهم به ایجاد ترس و از دست دادن موقعیت‌ها برای برقراری صلح کرد.

در جریان این تظاهرات پیام محمود عباس، رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین قرائت شد. او در این پیام گفت: «زمان آن رسیده که ما در صلح، هماهنگی، امنیت و ثبات با هم زندگی کنیم.» عباس گفت، تنها راه برپائی صلح «راه حل دو کشور» برای دو ملت با مرزهای تعیین شده در جنگ شش روزه سال ۱۹۴۷ است. او از اسرائیل خواست تا یک کشور فلسطینی را به رسمیت بشناسد و به اشغال پایان دهد.



### پنجاهمین سالگرد اشغال نظامی کرانه باختری

دوشنبه ۱۵ خرداد ۱۳۹۶ - ۵ جون ۲۰۱۷، در پنجاهمین سالگرد اشغال نظامی کرانه‌ی باختری، شامل اورشلیم شرقی و نوار غزه، به دست اسرائیل، سازمان‌های بین‌المللی مدافع حقوق بشر بیانیه مشترکی منتشر کردند. در پنجاهمین سالگرد اشغال نظامی کرانه‌ی باختری، شامل بیت‌المقدس شرقی و نوار غزه، به دست اسرائیل، سازمان‌های امضاءکننده زیر اعلام می‌کنند:

ریشه‌های درگیری فلسطین - اسرائیل به پیش از آغاز اشغال نظامی کرانه باختری و نوار غزه به دست اسرائیل در سال ۱۹۴۷ بازمی‌گردد. پیشینه این درگیری را می‌توان در سال ۱۹۴۸ و پیش از آن دید که صدها هزار فلسطین وادار به فرار از خانه‌هایشان در کشور تحت الحمایه فلسطین و آوارگی در کرانه باختری و نوار غزه و دیگر کشورهای جهان از جمله کشورهای عرب همسایه شدند.

فلسطینی‌ها از حق تعیین سرنوشت برخوردار هستند که جامعه بین‌المللی به‌طور گسترده به رسمیت شناخته و تعهدی همگانی تعریف کرده است. این حق فراتر از تشکیل کشور فلسطین در منطقه‌ی اشغالی سال ۱۹۴۷ است و شامل حق آوارگان فلسطینی برای بازگشت به خانه‌هایشان می‌شود که در سال ۱۹۴۸، پیش و پس از آن، به زور از آن‌ها اخراج شدند.

اسرائیل از سال ۱۹۴۸ به‌طور نظاممند مرتکب نقض حقوق بشر و در بسیاری از موارد مرتکب جنایت‌های جنگی و جنایت‌های علیه بشریت شده است. این جنایت‌ها از جمله قتل، تخریب اموال بدون توجیه ضرورت نظامی، مصادره‌ی زمین، زندانی کردن و شکنجه، انتقال شهروندان خود به مناطق اشغالی، غارت منابع طبیعی و بسیاری از موارد دیگر نقض حقوق بشر را در برمی‌گیرد. بسیاری از این جنایت‌ها با معافیت از مجازات انجام شده و مرتکبان آن‌ها موفق شده‌اند از پاسخ‌گویی بگریزند.

عمل‌کردهای اسرائیل در مناطق اشغالی فلسطین، به‌ویژه ایجاد شهرک‌ها و برقراری سیستم خاص آن‌ها، حقوق بین‌المللی و حق انکارناپذیر حاکمیت فلسطینی‌ها را نقض می‌کند. این عمل‌کردها ممکن است معادل الحاق عملی

کرانه باختری اشغال شده باشد و به اشغال نظامی به دست اسرائیل جنبه ایجاد مستعمره و آپارتاید بدهد که ناقض اصول حقوق بین‌المللی است که بر ماهیت موقت اشغال نظامی تأکید دارد.

بی‌عملی جامعه بین‌المللی و مشارکت بعضی از کشورها در جنایت‌های اسرائیل به طولانی‌تر شدن درگیری به بهای حقوق فلسطینی‌ها و به‌ویژه قربانیان مستقیم جنایت‌هاست که هنوز در انتظار عدالت به سر می‌برند.



جامعه بین‌المللی دارای تعهدی حقوقی برای پایان دادن به اشغال به‌دست اسرائیل و پاسخ‌گو ساختن اسرائیلی‌های متهم به ارتکاب جنایت‌های جدی بین‌المللی است. بی‌عملی جامعه بین‌المللی و حمایت آن از اسرائیل در بسیاری موارد، قدرت اشغال‌گر اسرائیل را تشویق به ادامه ارتکاب نقض حقوق، نادیده گرفتن تعهدات حقوقی آن بر اساس حقوق بین‌المللی و اقدام به‌عنوان کشوری بالاتر از قانون کرده است.

در پی این که دولت فلسطین صلاحیت دادگاه بین‌المللی جزائی را پذیرفت، دفتر دادستان دادگاه در ۱۶ ژانویه ۲۰۱۵ بررسی مقدماتی در باره‌ی وضعیت فلسطین را آغاز کرد. دفتر دادستان در سال‌های ۲۰۱۵ و ۲۰۱۶ اعلام کرد که بیش از ۸۶ گزارش با اتهام جنایت‌های ارتکابی دریافت کرده است. کشورهای دیگر باید در بررسی مقدماتی دفتر دادستان دادگاه بین‌المللی جزائی همکاری کنند. با در نظر گرفتن وخامت جنایت‌ها و نبود تلاش واقعی برای پاسخ‌گویی، دفتر دادستان باید با کمترین تاخیر ممکن تحقیقات را آغاز کند تا از دسترسی به عدالت و بازداشتن از افزایش نقض حقوق بشر اطمینان یابد.

جامعه بین‌المللی نباید تغییرهائی را که اسرائیل در محل ایجاد کرده به رسمیت بشناسد و نباید رویه‌هائی را که حقوق اساسی فلسطینی‌ها را نقض می‌کنند و ممکن است معادل جنایت‌های مهم بین‌المللی باشند، بپذیرد.

جامعه بین‌المللی هیچ راه‌حل یا پیشنهاد صلحی را نباید به رسمیت بشناسد که به اجرای حقوق بین‌المللی و قطعنامه‌های مرتبط سازمان ملل که فلسطینی‌ها را قادر به استفاده از حق تعیین سرنوشت خود می‌کند، نمی‌انجامد. صلح بدون عدالت به‌دست نمی‌آید.

FIDH؛ Al Mezan Centre for Human Rights؛ Cairo Institute for Human Rights Studies (CIHRS)؛ CAJ (Comite de Accion Juridica), Argentina

Center for Constitutional Rights؛ Centro de Políticas y Derechos Humanos - Perú EQUIDAD؛ Centre Libanais des Droits Humains؛ Comisión de Derechos Humanos de El

Salvador (CDHES)؛DITSHWANELO – The Botswana Centre for Human Rights؛Ecumenical Commission for Human Rights (Ecuador)؛Human Rights Association (İHD)؛Human Rights Commission of Pakistan ؛International Association Human Rights "Fiery Hearts Club" ؛Internationale Liga für Menschenrechte ؛International Legal Initiative Public Foundation ؛Iteka ؛Latvian Human Rights Committee LDH از جامعه‌ی دفاع از ؛ League for the Defence of Human Rights in Iran (LDDHI) ؛La Ligue des droits et libertés du Canada ؛Ligue des droits de l'Homme (Belgique) ؛Ligue Senegalaise des Droits Humains (LSDH) LIGA MEXICANA POR LA DEFENSA DE LOS DERECHOS HUMANOS (LIMEDDH) نیاد آرمان‌شهر /OPEN ASIA/Armanshahr Foundation.

### جامعه اولیه اسرائیل

جامعه اسرائیل در بدو تشکیل سکولار بود. یهودیان سکولار در طول دهه‌های سپری شده فارغ از انشعاب‌های گسترده حزبی (که امری مرسوم در اسرائیل است) به دو جریان چپ و راست تقسیم می‌شوند. دو جریانی که نمود کنونی آن را می‌توان در دو حزب راست لیکود و چپ کارگر مشاهده نمود. جریان‌های فوق از ابتدای تأسیس اسرائیل تا به امروز قدرت را در دست داشته‌اند. به واقع از زمان ایده تشکیل دولتی برای یهودیان توسط «تئودور هرتزل»، تا بنیان‌گذاری این حکومت توسط «دیوید بن گورین» و سردمداران آن همچون «حیم وایزمن، گلدا مایر، اسحاق رابین، شیمون پرز، موشه دایان، مناخیم بگین و تا مسؤولین ارشد دهه‌های اخیر نظیر ایهود اولمرت، ایهود باراک، آرپل شارون، زبیبی لیونی، بنیامین نتانیاها و...»، همگی جزو دو جریان کلی چپ و راست سکولار بوده‌اند. اما در دهه‌های اخیر هم‌زمان با رشد گرایش‌های راست سرمایه‌داری همچون نئولیبرالیسم ناسیونالیسم، فاشیسم، ملیتاریسم، مذهبی و خشونت‌طلبی و جنگ‌طلبی در جهان، به ویژه در منطقه پرتلاطم خاورمیانه، وضعیت فرهنگی و جامعه‌شناختی حاکم بر اسرائیل و هم بر فلسطین را سکولاریسم و گرایش‌های چپ دور شده‌اند و اغلب گرایش‌های ملیتاریستی و مذهبی وارد صحنه مرکزی این منطقه وارد شده است. تغییر این وضعیت، عمدتاً ناشی از ضعف جنبش کارگری کمونیستی در سطح جهان است. این تغییرات تدریجی در راس هرم حاکم اسرائیل و تغییر بافت جمعیتی آن، رخدادی مهمی است که از هم اکنون زنگ خطر را برای الیت قدرتمند حاکم بر اسرائیل پس از هفت دهه سکنداری به صدا در آورده است.

روزنامه اسرائیلی «هآرتص» در یکی از شماره‌های خود، به این امر پرداخته و با استناد به اظهارات شماری از رهبران «صهیونیست» و نگاهی جامعه‌شناسانه به وضعیت حاکم بر جامعه از وقوع احتمالی این امر در سال‌های پیش رو خبر داده است. رخدادی که تحقق آن ضمن تغییر معادلات درونی اسرائیل تبعات و پیامدهائی را برای تمامی خاورمیانه در بر خواهد داشت. به نوشته هآرتص، «باقت جمعیتی اسرائیل در حال فروپاشی است و این از توافق ایران مهم‌تر است، ما شاهد افزایش ارتدوکس‌ها، اعراب و یهودیان مذهبی و کاهش شمار یهودیان سکولار هستیم.»

روزنامه هآرتص، با استناد به آمار سالانه اسرائیل در رابطه با شمار دانشجویان و معلم‌ها می‌نویسد که این آمارها نشان می‌دهد که شمار شاگردان کلاس اول به روشی تبعیض‌آمیز چگونه در سیستم مدارس اسرائیل به درجات

یهودیان مذهبی، یهودیان ارتدوکس افراطی و عرب تقسیم شده است. آمارهای پنج سال اخیر نشان می‌دهد که هسته سکولار جامعه اسرائیل در حال کوچک‌شدن است و این در حالی است که شمار جمعیت گروه‌های دیگر در حال افزایش است.

به‌نوشته نویسنده هاآرتص از هم‌گسیختگی هسته درونی جامعه اسرائیل به روزهای پیش از تشکیل آن نزدیک شده است و تقویت اقلیت‌ها موثرترین عوامل در سیاست و اقتصاد آن محسوب می‌شود به‌طوری که این موضوع مهم‌تر از توافق اتمی با ایران است. انتخابات اخیر کنست به منزله پیروزی برای اقلیت‌ها بود. ارتدوکس‌های افراطی به موقعیت کلیدی در ائتلاف دست یافتند. اعراب برای تشکیل سومین حزب بزرگ کابینه در کنست متحد شدند. مذهب یون ملی مقداری از قدرت خود را در رای‌گیری از دست داد اما خود را به‌عنوان عامل موثر در تصمیم‌گیری دولت مطرح کردند.



اختلاف دیدگاه میان جریان‌های چپ و راست در اسرائیل را می‌توان به درازای عمر هفت دهه حکومت اسرائیل نسبت داد، با این حال و به‌ویژه از زمان روی کار آمدن نتانیاهو و تشدید تنش‌ها با جامعه فلسطینی، شدت اختلاف‌های طرفین بیش از هر زمانی شده است. نتانیاهو مدام و در تمامی انتخابات‌ها با در پیش کشیدن مسائل امنیتی نظیر خطر ایران، جنبش حماس و حزب‌الله در پی کسب آرای عمومی برآمده است. تمرکز بر مقابله با حماس و گسترش شهرک‌سازی‌ها موجب شده تا بر خلاف گذشته‌های نه‌چندان دور، حزب پیروز در انتخابات برای تشکیل کابینه ائتلافی، دست خویش را به‌سوی جریان‌های چپ دراز نکرده و جهت اداره دولت متوسل به کسب حمایت‌های جریان‌های تندرو مذهبی شده است.

یهودیان سکولار که عمدتاً از جناح‌های متنفذ و اقشار مرفه جامعه محسوب می‌شوند عموماً از فرزندآوری محدودی برخوردارند. جدا از کاهش زاد و ولد از سوی سکولارها، عدم پایبندی به قیودات مذهبی، گاهی منجر به تمایل یک یهودی اعم از زن و یا مرد به همسری غیر یهودی شده است، رخدادی که با وجود هشدارهای مکرر یهودیان تندرو و به‌ویژه مذهبی در حال افزایش است. بنا بر آئین و سنت یهودیان، اشخاصی یهودی محسوب می‌شوند که لزوماً پدر و مادر آن‌ها یهودی بوده و لذا ازدواج با یک غیریهودی موجب می‌گردد که فرزند حاصله یهودی محسوب نشود.



برخی جریان‌های میان‌رو تر یهودی، اصل را به مادر داده و معتقدند شرط مادر یهودی برای یهودی اطلاق کردن فرزند به تنهایی کفایت می‌نماید.

گرایش‌های لیبرالی یهودیان سکولار در سبک زندگی، ازدواج، دارا بودن فرزندان اندک و بی‌تعهدی در اجرای فرامین شریعت یهود در حالی است که یهودیان مذهبی سنتی و به‌خصوص یهودیان ارتدوکس که تفاسیری بسیاری متعصب و سخت از آئین یهود دارند خود را متعهد به داشتن فرزندان زیاد می‌دانند، تا آن‌جا که شماری از این یهودیان بین ۶ تا ۱۰ فرزند دارند.

یهودیان ارتدوکس هم‌اکنون نیز جامعه کوچکی در اسرائیل محسوب می‌شوند، با این حال تجمع آن‌ها با یهودیان مذهبی و سیل گسترده زاد و ولد از سوی آنان از هم‌اکنون زنگ خطر را برای آینده رهبری اسرائیل به‌صدا درآورده است. یهودیت ارتدوکس یکی از شاخه‌های دین یهودیت است که بر تفسیر آموزه‌ها و متون مذهبی تأکید دارد. یهودیت ارتدوکس سخت‌گیرانه‌تر از بقیه شاخه‌های یهودیت است. اغلب پیروان آن تلمود و متون خود را از جانب خدا می‌دانند و بیش‌تر به آن رجوع می‌کنند. این در حالی است که یهودیان سنتی و مذهبی از نگرشی منطقی‌تر از ارتدوکس‌ها برخوردارند.



تعداد فرزندان که پدر و مادرشان ارتدوکس هستند به مرور در حال افزایش است. یهودیان مذهبی و سنتی که کنسرواتیو (محافظه‌کاران یا سنتی‌ها) نیز خوانده می‌شوند قوانین تورات را در حدی که با کتب میشنا و تلمود و سنت‌های اولیه همخوانی دارد، می‌پذیرند. آنان همچنین متن نیایش روزانه یهودیان را آن‌گونه که قرن‌های متمادی مرسوم بود حفظ کرده‌اند. بدین‌سان، کنسرواتیوها در اجرای قوانین و سنت‌های یهودی با مذهب‌یون تندرو (ارتدوکس‌ها) چندان تفاوتی ندارند و به‌طور کلی می‌توان گفت که تفاوت عمده آن‌ها در نحوه تفسیر قوانین مذهبی است. برخلاف ارتدوکس‌ها، کنسرواتیوها در امور دینی فرقی بین زن و مرد نمی‌گذارند، و معتقدند زن و مرد هم‌گون و هم‌سان مکلف به اجرای قوانین دینی هستند، این در حالی‌ست که به باور ارتدوکس‌ها، زنان به علت تفاوت در ساختار جسمی و عاطفی و اجتماعی، از برخی فرائض معافند، و در مقابل مکلف به اجرای واجبات دینی دیگری هستند که از مردها انتظار آن نمی‌رود.

گفته می‌شود که رهبران مدارس دینی ارتودوکس‌ها و علمای دینی آن‌ها، برای آن که کسی از میان پیروان‌شان در صدد بر نیاید به جنبش کنسرواتیوها و یا رفرمیست‌ها بپیوندد، از آن‌جا که خود در تمام طول زندگی، اندیشه مذهبی خویش را در چهارچوب شرعیات و فتاوی فقهای میثنا، تلمود محدود کرده بودند، روزبه‌روز دستورات مذهبی را سخت‌تر کردند، تا آن‌جا که حصار ضمیم به دور خود کشیدند و خویشان را ارتودوکس (تعصب‌گرا) نام نهادند.

به باور ارتودوکس‌ها، از آن‌جا که زنان مسوولیت‌های سنگین بچه‌داری، خانه‌داری، تعلیم و تربیت فرزندان را به‌عهده دارند، از اجرای برخی مراسم و نیایش‌ها و فرامینی که جنبه فردی دارد معاف می‌باشند؛ و چون تکلیفی بر آن‌ها نیست، پس زن‌ها در عبادتگاه‌ها (کنیسه‌ها) نیز باید محلی جدا داشته باشند و نمی‌توانند پیش نماز جماعت یا قاریان تورات به روی صحنه کنیسه‌ها باشند. اما کنسرواتیوها این محدودیت را نمی‌پذیرند و در کنیسه زن و مرد در کنار هم می‌نشینند و چون معتقدند که زن‌ها نیز مانند مردها مکلف به اجرای همه واجبات مذهبی می‌باشند، پس می‌توانند در سمت پیشوای مذهبی و قاری تورات انجام وظیفه نمایند.

پیروان هر دو مکتب ارتودوکس و کنسرواتیو بر این باورند که رفرمیست‌ها در انجام اصلاحات مذهبی، به‌شدت راه افراط پیمودند و از این‌رو، بر پیکر ملت یهود زیان سنگینی وارد آوردند که جبران‌ناپذیر است. مراد از رفرمیست‌ها (اصلاح‌طلبان) جریان‌های یهودی سکولار است که هم‌اکنون قدرت مطلق را در اسرائیل در اختیار دارند. به باور «موشه مندلسون» بنیان‌گذار شاخه اصلاح‌طلب یهودیت در قوانین شرع یهود و فلسفه‌هایی که از کتاب تلمود و صحیفه فقهی میثنا ریشه می‌گرفت، می‌بایست تغییری به وجود آورد تا با دانش روز همخوانی داشته باشد.

اکنون جمعیت اسرائیل به هشت میلیون و چهارصد هزار نفر رسیده است. تلاش برای جلب رضایت یهودیان اقصی نقاط دنیا با وجود کوچکی سرزمین‌های اشغالی همچنان اولویت بالائی برای سران حاکمیت اسرائیل دارد. امری که با وجود تداوم تنش میان اسرائیل و جریان‌های فلسطینی در منطقه، حداقل در یک دهه اخیر در حال تغییر و تحول بوده است.

نکته حائز اهمیت آن که جناح سکولار حاکم بر اسرائیل هم‌زمان دو خطر گسترده جمعیتی را پیش روی خود حس می‌کند، دو خطری که ابتدا به ساکن از سوی عرب‌ها احساس شده و در مرتبه دوم از سوی یهودیان مذهبی و ارتودوکس، قابل مشاهده است.

حکومت اسرائیل با وجود تمامی فشارهای بین‌المللی و منطقه‌ای مبنی بر پذیرش قطعنامه‌های بین‌المللی و تلاش برای تحقق ایده دو کشور «فلسطینی و اسرائیلی» در کنار یکدیگر با تأسیس پی در پی شهرک‌ها عملاً فرایند سازش را ناکام گذارده و در راستای محو چنین ایده‌ای گام بر می‌دارد. فقدان موفقیت از سوی طرف سازش کار موجب رشد بیش از پیش جریان‌های افراطی اسلامی در سطح منطقه و سرزمین‌های اشغالی شده است.

در واقع مناقشه فلسطینی- اسرائیلی از آغاز تا به امروز شاهد نبردهای متعدد و بعضاً خونینی بوده است، نبردهایی که یک سوی آن حاکمیت اسرائیل بوده و سوی دیگر آن را طیفی از فلسطینی‌های به شدت متعصب مذهبی به نام «حماس» که قدرت را در باریکه غزه قبضه کرده است رویارویی طرفین اگرچه به لحاظ توانمندی قابل قیاس نبوده، اما اندک خسارات وارده بر پیکر اسرائیل برای این حکومت گران تمام شده است. کوچکی سرزمین‌های اشغالی در کنار موشک‌پراکنی‌های گاه‌ب‌گاه حماس از جنوب و حزب‌الله از شمال موجب نگرانی شهروندان حکومت اسرائیل شده تا آن‌جا که شماری از ساکنین سرزمین‌های اشغالی مهاجرت معکوس به خارج از اسرائیل را آغاز کرده‌اند.

بی‌گمان خروج بیش از پیش عناصر سکولار و عمدتاً ثروتمند اسرائیل، دست تندروهای مذهبی را برای پیش‌برد مورشان بیش از پیش باز می‌گذارد.

افزایش شهرک‌ها و اسکان ارتدوکس‌ها و مذهبیون افراطی منجر با تشدید فشارها بر فلسطینی‌ها شده است. فارغ از اهداف شهرک‌سازی‌ها که منجر به چند پاره شدن سرزمین‌های فلسطینی و عدم تحقق ایده داشتن کشوری مستقل برای فلسطینی‌ها است، این امر در راستای تغییر بافت جمعیتی منطقه صورت می‌گیرد.

برآورد موقعیت اجتماعی ساکنین سرزمین‌های اشغالی نشان می‌دهد در حالی که عموم ثروتمندان و اقلشار مرفه و سکولار در شهرهای صنعتی همچون حیفا و تل‌آویو زندگی می‌کنند، قاطبه سکنه شهرک‌های تازه ساخته شده را اقلشار ضعیف و عموماً مذهبی و تندرو تشکیل می‌دهند. نزدیکی مفرط شهرک‌ها به مناطق سکونت فلسطینی‌ها موجب درگیری‌های خونین گاه و بی‌گاه میان طرفین شده است.

ساخت بیش از پیش این شهرک‌ها و تلاش ارتدوکس‌ها و یهودیان مذهبی سنتی جهت استیلای بیش‌تر بر اسرائیل موجب نفوذ فزاینده تندروها در شهرک‌ها شده تا آن‌جا که در انتخابات‌های اخیر نتانیاهو با ایده‌هایی همچون عدم برچیدن شهرک‌ها در صورت رای آوردن توانسته است ارای بالای شهرکنشینان را کسب نموده و بر سکان نخست وزیری تکیه بزنند.



نکته حائز اهمیت دیگر در رابطه با ساخت پی در پی شهرک‌ها و دست بالای تندروها آن که در حالی که یهودیان سکولار و مرفه و سرخورده از تداوم ناامنی در اسرائیل در پی کوچ به اروپا و امریکا برآمده‌اند، بر میزان ورود یهودیان آفریقائی‌تبار و خاورمیانه‌ای‌تبار که به لحاظ مالی و فکری در مضیقه بوده و عموماً به اقلشار مذهبی وابسته‌اند و جهت کسب زندگی بهتر به اسرائیل می‌آیند افزوده شده است. نفوذ و جایگاه مستحکم یهودیان مذهبی را می‌توان در وزن احزاب وابسته به آن‌ها در انتخابات‌ها مشاهده نمود که به مرور و طی سال‌های اخیر افزایش یافته است.

در تعریف یهودیان مذهبی و یا تندرو نکته قابل ذکر آن که هستند شماری از یهودیان مذهبی که با اصل صهیونیسم و اسرائیل مخالف بوده و آن را به چالش کشیده‌اند، اما گروه‌های فوق در قیاس با وزن تندروهای موافق اسرائیل در اقلیت هستند.



در عصری که اکثریت قریب به تمام دولت های غربی و توسعه یافته خود را سکولار می‌دانند، سازمان دولت در اسرائیل و هم حماس در فلسطین رابطه پیچیده و منحصر به فردی با مذهب دارند. رابطه دولت و دین در اسرائیل در واقع به حدی پیچیده است که اکثر اسرائیلی‌ها نیز از آن تصویر روشنی ندارند، چه رسد به مردمی که فقط از راه دور درباره اسرائیل چیزهایی شنیده‌اند.

ارتدوکس‌های مذهبی از همان بدون اشغال سرزمین های فلسطینی دولت صهیونیستی را به مثابه دستگاهی برای اجرای احکام شریعت یهود می‌خواستند و بر ماهیت دینی دولت اصرار می‌ورزیدند، حال آن که سکولارها در پی جدائی دین از دولت و تشکیل دولتی بر پایه ملیت یهود بودند. اختلاف بین دو طرف به اندازه‌ای ژرف بود که از تدوین قانون اساسی برای اسرائیل بازماندند و هنوز هم پس از گذشت حدود هفتاد سال از تأسیس دولت اسرائیل، این رژیم قانون اساسی ندارد و بر مبنای سلسله قوانینی عادی اداره می‌شود که به نام قانون پایه شهرت دارند. فقط خاخام‌های ارتدوکس از این قدرت برخوردارند که یهودی بودن فردی را تأیید یا رد کنند و این مسأله در جامعه‌ای که هویت یهودی فرد برای وی حق شهروندی و استفاده از امتیازات ویژه‌ای به همراه دارد، بی‌نهایت مهم است.

خاخام‌های ارتدوکس در عین حال، اقتدار خود را در امور ازدواج و طلاق حفظ کردند و از این طریق ازدواج عرفی در اسرائیل را با مانع روبه‌رو ساختند. گذشته از حیطة اقتدار انحصاری خاخامیت ارتدوکس در برخی امور عمومی مذهبی، دولت اسرائیل برای رضایت مذهبی‌ها خود را به اجرای پاره‌ای از احکام شریعت نیز متعهد کرده است که از آن جمله می‌توان به ممنوعیت صرف گوشت خوک در سربازخانه‌ها، ممنوعیت حمل و نقل دولتی در روز شنبه و معافیت طلاب مدارس تلمودی از خدمت نظام وظیفه اشاره کرد.

دو حزب مذهبی شاس و یهودیت توراتی متحد که اولی نماینده یهودیان ارتدوکس سفاریدی(دارای ریشه شرقی) و دومی نماینده یهودیان ارتدوکس اشکنازی(دارای ریشه غربی) به‌شمار می‌روند، هم اکنون فعال‌ترین احزاب ارتدوکس مذهبی در اسرائیلند و با ورود به بازی‌های ظریف پارلمانی در اسرائیل و پیوستن به دولت‌های ائتلافی یا گسستن از آن‌ها، به‌خوبی از امتیازات خود بهره می‌برند. امتیازاتی که به نظر و به مرور زمان در حال افزایش است.

ریولین رئیس جمهور اسرائیل، طی سخنانی که برای اولین بار صراحتاً به معضل خطیری که گریبان اسرائیل را گرفته اشاره نموده و گفته است که خانواده‌های اعراب و همچنین یهودیان ارتدوکس افراطی فرزندآوری بیش‌تری در مقایسه با خانواده یهودیان سکولار دارند. در این حال با کاهش شمار مهاجرت‌ها به اسرائیل شاهد افزایش درخواست مهاجرت یهودیان سکولار به کشورهای اروپائی هستیم. این موضوع چالش‌های زیادی برای اسرائیل به‌همراه خواهد داشت، اول این که یهودیان ارتدوکس افراطی و اعراب که پرچم اسرائیل را به اهتزاز در نمی‌آورند و سرود ملی را نمی‌خوانند فرمول کشور دمکراتیک و یهودی را رد می‌کنند و آن را قبول ندارند. ریولین تنها سیاست‌مداری بوده است که درباره این موضوع و اهمیت آن سخن گفته است.

معضل دوم و مهم‌تر یهودیان سکولار در جامعه را می‌توان روند فزاینده زاد و ولد اعراب فلسطینی دانست. فارغ از جمعیت چند میلیونی عرب‌های فلسطینی ساکن در باریکه غزه، کرانه باختری و اردوگاه‌های مستقر در لبنان، سوریه، اردن و سایر کشورهای عربی که به شکل چشم‌گیری در حال رشدند، شماری از اعراب در سرزمین‌های ۱۹۴۸ که هم‌اکنون جزئی از خاک اسرائیل محسوب می‌شود مشغول به زیست‌اند. جمعیت فوق که عموماً تابعیت اسرائیل را نیز بر عهده دارند بر خلاف یهودیان سکولار از زاد و ولد بالائی برخوردارند تا آن‌جا که با وجود

شرایط تبعیض‌آمیز تحمیل شده به آنان نظیر موقعیت اقتصادی و فرهنگی پائین، به مرور بر میزان جمعیت خود افزوده‌اند و زنگ خطر را برای صهیونیست‌ها به صدا درآورده‌اند. اعراب اسرائیلی در انتخابات پارلمانی اخیر اسرائیل توانستند به‌عنوان سومین حزب بزرگ وارد پارلمان گردند.



### احزاب و سازمان‌های سیاسی اسرائیل

نقاط اشتراک و اختلاف احزاب لیکود و کارگر و تأثیر همه این جریان‌ها بر سیاست خارجی اسرائیل که در آن مسأله اندیشه و رفتار تهاجمی این حکومت مورد بحث قرار می‌گیرد. احزاب لیکود و کارگر دو جریان و طیف اصلی هستند که در پیدایش و تکوین جامعه «صهیونیستی» اسرائیل و سیاست و تاریخ آن نقش عمده داشته و هر یک به شیوه خود در پی برآورده ساختن منافع و توسعه‌طلبی اسرائیل بوده‌اند.

جریان راست اسرائیل به‌عنوان یک جریان و گروه عمده، بر مبنای نهاد و هنجارهای «صهیونیسم»، به صورت عاملی تعیین‌کننده در رفتار و انطباق تهاجمی اسرائیل در عرصه سیاست خارجی عمل می‌کند. بررسی و تبیین چنین کارکردی علاوه بر اهمیتی که به خودی خود دارد، اجازه خواهد داد تا طیف سیاسی و دو جریان چپ و راست اسرائیل به صورت مقایسه‌ای مورد مطالعه قرار گیرد. به‌این ترتیب، جنبش‌های پایه‌گذار، احزاب، مبنای فکری، ایدئولوژیکی، تفاوت‌ها و شباهت‌های دو جریان اصلی در طیف سیاسی اسرائیل در کنار مشخصه‌های حاکمیت حزبی اسرائیل، به‌صورت مقایسه‌ای مورد مطالعه قرار می‌گیرد. پرداختن به اندیشه و رفتار تهاجمی تصمیم‌گیران اسرائیل در عرصه سیاست خارجی نیز شیوه رفتاری و نقش هر یک از دو جریان، به‌ویژه جریان راست را در جهت‌گیری انطباق تهاجمی آن نشان خواهد داد.

در بررسی طیف‌های سیاسی، عموماً، به مفاهیمی چون «تندرو»، «لیبرال»، «میان‌رو»، «محافظه‌کار» و «مرتجع» بر می‌خوریم که هر یک در رابطه با دو مفهوم «تغییر سیاسی» و «ارزش‌های سیاسی» جایگاه تقریباً مشخصی در طیف سیاسی و در میان دو قطب چپ و راست به خود اختصاص می‌دهند. تندروها، خود را شدیداً با وضع موجود ناسازگار می‌بینند. بنابراین آن‌ها خواهان یک تغییر آنی و عمیق در نظم موجود بوده و از هر چیز جدید و متفاوت حمایت می‌کنند. تندروها در زمینه‌های مختلف با یکدیگر تفاوت دارند، اما مهم‌ترین تفاوت آن‌ها در ابزاری است که برای دست آوردن تغییرات مورد نظر به کار می‌گیرند.

طیف راست با ناخشنودی کمتری در مقایسه با تندروها، خواهان تغییرات اساسی در روش لیبرال‌ها هستند. لیبرالیسم از یک پایه فلسفی برخوردار است که به دو عرصه کلاسیک و معاصر تقسیم شده است. در حالی که لیبرال‌های

کلاسیک گرایش به تأکید بر فرد و حقوق مالکیت دارند، لیبرال‌های معاصر جامعه را به صورت جمع‌دیده و بر حقوق بشر تأکید دارند. اما هر دوی آن‌ها به سیستم سرمایه‌داری و استثمار انسان از انسان تأکید دارند. میان‌روها تا حدودی در جامعه مشکل کمتری م‌نیابند، و بی‌میلی آن‌ها به تغییر تنها در مورد محافظه‌کاران متمرکز است. محافظه‌کاران که در جنبه‌های مختلف با لیبرال‌ها تفاوت دارند، اعتقاد زیادی به اخلاق ندارند. در نتیجه، محافظه‌کاران به تلاش‌هایی که برای «تغییر» صورت عمل به خود می‌گیرد، شک دارند. زیرا از آن می‌ترسند که مداخله بی‌جا همه چیز را از آن‌چه که هست بدتر کند.

اگر چه هر کدام از موقعیت‌های پیشین در طیف سیاسی بنابر سرعت، عمق و روش لازم برای تغییر با یکدیگر تفاوت دارند، اما همه آن‌ها از اصلاحات «پیشرفت‌گرایانه» در جامعه حمایت کرده و آن را می‌پذیرند. بدین‌سان، هر کدام از آن‌ها تغییر در جامعه را با ابتکارات متفاوتی پیشنهاد می‌کنند. در مقابل، مرتجعان می‌گویند که سیاست باید معکوس شود و نهادهای دوره‌های گذشته مجدداً بر قرار گردند. مرتجعان ارزش‌های جدید را رد کرده و بر آنند که جامعه باید ردپای پشت سر خود را گرفته، به عقب بازگشته و سیستم سیاسی پیشین را دوباره برقرار کند.

اساساً افراد و گروه‌ها در طیف سیاسی راست، اقتدار، نخبه‌گرایی، و حقوق مالکیت را محترم می‌شمارند. در حالی که در طیف چپ بر آزادی، برابری انسانی، و حقوق بشر تأکید می‌شود. گذشته از عقاید سیاسی، محرک‌های دیگری نیز وجود دارند که موجب می‌شوند افراد در طیف چپ یا راست قرار گیرند. برخی از مردم در زندگی خود خواهان ثبات بوده و با تغییر مخالف هستند. برخی دیگر نیازمند تغییر برای رسیدن به خواسته‌های خود بوده و خود را در طیف چپ م‌نیابند. در همین حال هستند کسانی که می‌خواهند همه چیز به گونه‌ای باشد که در زمان‌های گذشته بوده است. اقتصاد نیز نقش و جایگاه مهم خود را دارد. فقرا که چیزی برای از دست دادن در تغییر ندارند. ممکن است امیدوار به دستاوردهایی از سیاست‌های مساوات‌طلبانه باشند، در حالی که ثروتمندان ممکن است طرح‌های تغییر را تهدیدی برای منافع اساسی خود ببینند و بنابراین خود را در طیف راست جای می‌دهند. سن و سال نیز عامل دیگری است. عموماً افراد جوان که علاقه اندکی به وضع موجود دارند، متمایل به چپ هستند و اغلب افراد مسن گرایش به حفظ جامعه موجود دارند.

در عین حال، طیف‌بندی جریان‌های سیاسی مختلف اسرائیل از ویژگی‌های خاصی برخوردار است. جریان‌های سیاسی اسرائیل نه فقط در رابطه با دو مفهوم «تغییر» و «ارزش‌های سیاسی»، بلکه همچنین در رابطه با مفهوم «ایدئولوژی» جایگاه خود را در طیف سیاسی اسرائیل تعیین می‌کنند. اختلافات ایدئولوژیک در اسرائیل نیز عمدتاً حول دو مسأله مناطق اشغالی و بحث پیرامون رابطه دین و دولت متمرکز است.

آشکارترین طیف‌بندی سیاسی در اسرائیل، نحوه صف‌بندی احزاب آن است. در این کشور در دوره تاریخی ۹۶ - ۱۹۹۱ حدود ۱۸ حزب سیاسی فعالیت داشتند و از این میان ۱۴ حزب به طور انفرادی یا ائتلافی در مجلس حضور داشتند. بیش‌تر احزاب ریشه در دوره «یشوف» (جامعه یهودی فلسطین پیش از تشکیل حکومت اسرائیل) داشته‌اند.

احزاب متعدد دیگری نیز بعد از استقلال در عرصه سیاسی این کشور ظهور کرده و بعضاً حذف شده‌اند. استحکام و سختی زیست سیاسی اسرائیل از وجود تعهدات ایدئولوژیک سنگین ناشی می‌شود. اختلافات ایدئولوژیک، با گسترش فعالیت‌های حزبی به عرصه‌های فرهنگی، اقتصادی، آموزشی و رفاهی، موجب دایمی شدن این اختلاف‌نظرها می‌شود. نظام انتخاباتی، با مشخص نمایندگی سهمیه‌ای فهرست‌های حزبی، موجب مرکزیت اقتدا حزبی می‌شود. زیرا نمایندگان در فقدان پشتوانه محلی برای انتخاب مجدد خود، باید مطلقاً از اقتدا مرکزی حزب تبعیت کنند. کثرت احزاب سیاسی در اسرائیل نیز ناشی از سهمیه‌ای بودن نمایندگی و اختلاف نظرهایی است

که در مورد مسائل مختلف وجود دارد. این مزیت نظام انتخاباتی اسرائیل که در آن احزاب کوچک نیز می‌توانند تعدادی از کرسیهای مجلس را با خود اختصاص دهند، موجب شده است که احزاب کوچک بی‌شماری در انتخابات شرکت کنند. همچنین دایما مجموعه‌ای از احزاب و گروه‌های ناپایدار، انشعابی و گروه‌های اصلاح‌طلبی که موقتاً در کنار هم قرار گرفته‌اند، وجود داشته‌اند. احزابی کوچک که وابسته به شخصیت‌های خاص آن امکان حضور مئیابند. در سه دهه اول موجودیت اسرائیل گروه‌بندی کارگر و پس از آن گروه‌بندی کارگر و لیکود در کنار یکدیگر توانسته‌اند ثبات لازم را در عرصه سیاسی این کشور حفظ کنند.

با وجود این، گفته می‌شود واقعیات سیاسی جامعه سیاسی حکایت از آن دارد که اجماع نظری عمومی بین احزاب در مورد هویت و حیات «ملی» وجود دارد، اما اختلاف عمیقی نیز بر سر موضوعات اقتصادی، اجتماعی، مذهبی، اخلاقی، و سیاست خارجی وجود دارد. این اختلاف‌نظرها نه فقط موجبات صف‌بندی قطب‌های عمده چپ و راست را فراهم می‌آورد، بلکه صف‌بندی‌هایی را نیز در میان خود احزاب چپ‌گرا یا راست‌گرا به‌خاطر شدت و ضعف طرفداری از سیاست‌های چپ‌گرایانه یا راست‌گرایانه به وجود می‌آورد. بدین‌سان کثرت احزاب اسرائیل با گرایش‌های متنوع موجود می‌تواند طیف سیاسی این کشور را از راست افراطی تا چپ این طیف پر کند.

«راست رادیکال که حاصل جنبش‌های افراطی دوره یشوف و بعد از آن است و احزابی چون تسومیت، کاخ، مولیدت و جنبش گوش آمونیم را در بر می‌گیرد؛ و «راست معتدل» که محصول تغییر و تحول در مواضع احزاب فرا ارتدوکس اسرائیل در دو دهه اخیر بوده، احزابی چون آگودات اسرائیل، شاس و دیگل هتورا را شامل می‌شود.

جناح چپ اسرائیل عمدتاً «جنبش صهیونیستی کار» است که سابقه آن را در سال‌های دهه ۱۸۷۰ می‌توان دید. اگر چه به هنگام برگزاری اولین کنگره صهیونیسم در «بال» سویس، اثری از سوسیالیسم نبود، اما تنها پس از چند سال احزاب صهیونیست - سوسیالیست توانستند نقش محوری در «باز خیز ملی» یهود را به‌عهده گرفته و در عرض زمان اندکی بیش از سه دهه، صهیونیسم کارگری را به‌عنوان قوی‌ترین نیروی سیاسی صهیونیسم مطرح کنند. اولین یهودیان سوسیالیست شدیداً تحت تأثیر سوسیالیسم روسی و رهبران آن قرار گرفتند. اما فقدان تجانس بین یهودیان و جامعه روسیه مانع از ادغام آن در درون سوسیالیسم روسی شد و بنابراین، اندیشه «سویالیست - صهیونیست» راه خود را جدا کرد و به‌طور مستقل نمایان شد.

«نحمان سیرکین» (۱۸۶۸-۱۹۲۴) نخستین پیام‌آور و رهبر صهیونیسم کارگری بود. نظریه‌های وی تأثیر عمده‌ای بر بسیاری از معاصران چپ‌گرای آن داشت. از دیدگاه وی، «بین‌المللی شدن» هدف نهائی و اجتناب‌ناپذیر تاریخ است، اما استقلال ملی نیز مرحله و قدمی ناگزیر برای رسیدن به آن است و یک دولت مستقل گامی تاریخی و ضروری برای حل مسأله یهودی می‌باشد. «سیرکین»، رهبری بوژوازی صهیونیسم را رد کرد و معتقد به یک جنبش خالص توده‌ای برای رسیدن به این هدف بود. او صهیونیسم فرهنگی «عام» را رد می‌کرد اما، منازعه طبقاتی را به‌عنوان یکی از موضوعات اصلی تاریخ یهود می‌دانست.

بر خلاف حزب «کارگران سوسیالیست یهود روسیه»، که حل مسأله یهودی را در موفقیت سوسیالیسم در سطح جهان می‌دانست، «گروه‌های کارگری» راهل را در صهیونیسم جستجو می‌کردند. از این‌رو در «جنبش کارگران صهیون» (بوعالی تیسون) که توسط «پیربوروکوف» (۱۸۸۱-۱۹۱۷) بنیان‌گذاری شد، گرد آمدند. در موج دوم مهاجرت، در سال‌های ۹۰۴ تا ۱۹۱۴، ۳۵ تا ۴۰ هزار مهاجر از روسیه، کشورهای اروپای شرقی و اتریش (با میانگین ۳ هزار نفر در سال) به فلسطین شتافتند. ویژگی برجسته این مهاجرت، گرایش کارگری آن بود. بیش‌تر





دوستی با ملل آسیا و آفریقا؛ حق یهود برای یاری و بازگشت به اسرائیل؛ گرد هم آوردن تبعیدی‌ها؛ حاکمیت، یکپارچگی سرزمین و استقلال؛ دموکراسی.

بعد از ۱۹۶۶ و با تشکیل معراخ (گروه‌بندی مابای واحدوت هعفودا)، احزاب دیگر نیز توانستند در شکل‌دهی به اصول سیاست خارجی اسرائیل نقش بازی کرده و تکتازی و اقتدار مابای را زیر سؤال برند.

احدوت هعفودا حزب ناسیونالیست چپ در مورد اختلافات اعراب-اسرائیل نظامی‌گرا و مصالحه‌ناپذیر است. احدوت هعفودا در مقایسه با مابای، نظامی‌گرایی، ناشکیبائی و پویائی بیشتر، و مردانی جوان‌تر داشته و البته در عین حال انشعابی از صهیونیسم کارگری بوده است. احدوت هعفودا بیش‌تر از مابای و کمتر از میام به عقاید سوسیالیستی تعهد داشته و ناسیونالیست‌تر از میام و عمل‌گراتر از هر دوی آن‌ها بوده است. در یک اصطلاح نموداری، میام سوسیالیست چپ، مابای سوسیال دموکرات و احدوت هعفودا ناسیونالیست چپ است. این موقعیت میانه در مرکز چپ طیف سیاست‌های اسرائیل همچنین نشانگر خواسته‌های سیاست خارجی احدوت هعفودا نیز می‌باشد.

در سطوح جهانی و دو جانبه، احدوت هعفودا شبیه میام است. موافق اتحاد با ایالات متحده نیست و خواهان بازگشت به یک سیاست مستقل و غیر انطباقی، حامی همزیستی مسالمت‌آمیز و ممنوعیت تسلیحات هسته‌ای است. از دیدگاه این حزب مرزهای ۲۹ نوامبر قطعنامه تقسیم ۱۹۴۷ سازمان ملل و مفهوم «دولت کوچک دو ملیتی» مطلق هستند. هیچ‌گونه مصالحه در مورد سرزمین نباید انجام گیرد. آوارگان عرب باید در سرزمین‌های بدون استفاده کشورهای عرب اسکان یابند. اسرائیل باید برای کمک به صلح در چارچوب مذاکرات صلح، آماده باشد. در عین حال ارتش و امنیت باید تقویت شود و در صورت لزوم قاطعانه اقدام گردد.

میام، حزب صهیونیست - مارکسیست کارگران متحد، در سال ۱۹۴۸ با اتحاد «هاشومیر هاتزایر» و احدوت هعفودا شکل گرفت. این اتحاد پایدار نماند و در مورد مسائلی چون موضع‌گیری در مقابل اتحاد شوروی سابق، عملیات نظامی ضد کشورهای عربی مجاور و پذیرش عضویت اعراب در هیستادورت، دچار اختلاف و انشعاب شد. احدوت هعفودا در سال ۱۹۵۴ از میام جدا شد، در سال ۱۹۶۹ به رهبری حزب کارگر به معراخ پیوست، در سال ۱۹۸۸ کناره جست و در سال ۱۹۹۲ با «راتس» و «میرتص» ادغام شد.

میام در سه مورد در مواضع و اهداف و سیاسی خود تجدید نظر کرده است. در مرحله نخست (۱۹۶۹ - ۱۹۴۸)، ایدئولوژی حزب ترکیبی از اندیشه صهیونیسم و مارکسیسم بود. از لحاظ سیاسی مواضع آن با مابای، در مسائل داخلی و خارجی و در قبال اعراب، اختلاف شدید داشت و مشارکت با احزاب لیبرال و دینی را به جای احزاب چپ‌گرا رد می‌کرد. از نظر اقتصادی نیز بر همکاری سه بخش دولت، هیستادورت و بخش تأکید داشت. در مرحله دوم (۱۹۷۴ - ۱۹۶۹)، ضمن بازنگری در مواضع فکری و سیاسی به ویژه به دنبال جنگ جون ۱۹۶۷، اندیشه مارکسیستی و مواضع حزب کارگر در پیش گرفته شد. اما همچنان گرایش به سوسیالیسم، دفاع از حقوق کارگران و اقتشار فقیر، میان‌رویی و تمایل به صلح در حزب وجود داشت. با پیوستن به معراخ، مواضع قبلی تا حدود بسیاری تغییر یافت و تأثیر خود را از دست داد.

در مرحله سوم (۱۹۸۴ به بعد)، میام سعی کرد هویت و نقش خاصی برای خود به وجود آورد و خصوصاً در امور اجتماعی مواضع خود را تشدید کرده؛ از جمله: مسائل مربوط به مناطق اشغالی، شهرک‌سازی، حقوق ملت فلسطین، صلح با اعراب و تکیه بر مساوات میان شهروندان یهود و عرب‌های مقیم اسرائیل، از اصول کلی میام بود. در مبارزه انتخاباتی سال ۱۹۹۲، میام در ائتلاف با «شینوی» و «راتس» فراکسیون پارلمانی میرتص را

تشکیل داد تا در راستای وحدت بخشیدن به نیروهای صلح یهودی در اسرائیل جهت احراز کرسی‌های بیش‌تر در پارلمان، زمینه شکست لیکود و پیروزی کارگر را فراهم کند.

میرتص، برنامه انتخاباتی میرتص در انتخابات سال ۱۹۹۲ به این شرح بود:

احترام به حقوق فلسطینیان در تعیین سرنوشت خود در کرانه باختری و نوار غزه؛ احترام به تصمیم ملت فلسطین در مورد سرنوشت خود (در چارچوب کنفدراسیون با اردن، یا به‌طور مستقل) با توجه به مسائل امنیتی؛ پذیرفتن مذاکره با «ساف»، مشروط بر آن‌که ساف اسرائیل را به رسمیت شناخته و با تروریسم مخالفت کند؛ توافق صلح با اعراب طی پیمان‌های مرحله‌ای و اعطای خود مختاری به مناطق اشغالی در قالب هدفی زودرس و یافتن راه‌حلی موقت به منزله رسیدن به راه‌حلی نهایی و همیشگی؛ توقف فوری شهرک‌سازی یهودی؛ آمادگی برای پذیرش راه‌حلی میانه.

تدابیر امنیتی و خلع سلاح مناطق که اسرائیل از آن عقب‌نشینی می‌کند؛ اورشلیم پایتخت اسرائیل بوده و قابل تجزیه نیست و پس از انعقاد پیمان صلح کلیه مسائل دینی و ملی لحاظ خواهد شد.

حزب کارگر اسرائیل، تقریباً به‌عنوان رهبر و مظهر جریان چپ اسرائیل از اتحاد سه حزب می‌پای، احدوت هعفودا و بوعالی تیسون و رافی در سال ۱۹۸۶ تشکیل شد. حزب کارگر یک حزب سوسیال دمکرات صهیونیستی است که در واقع ساختار و محور اصلی آن همان حزب می‌پای است. احزاب کارگری به رهبری می‌پای و بعداً حزب کارگر تا سال ۱۹۷۷ قدرت سیاسی در اسرائیل را در اختیار داشتند. و در انتخابات ۱۹۸۴ و ۱۹۸۸ نیز در دولت ائتلافی با لیکود تشکیل دادند. در انتخابات ۱۹۹۲، حزب کارگر دوباره قدرت را در اسرائیل به دست گرفت. در انتخابات ۱۹۶۶، این حزب در ائتلاف با حزب میرتص از جناح راست به رهبری لیکود شکست خورد، اما در انتخابات ۱۹۹۹ به رهبری «ایهود باراک» به پیروزی رسید.

برنامه‌های حزب کارگر، به این شکل بود که: اعلام آمادگی برای مذاکره با شخصیت‌های فلسطینی که اسرائیل را به رسمیت می‌شناسند، مخالف تروریسم هستند و قطع‌نامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ را قبول دارند، پذیرش حقوق فلسطینیان، تحقق صلح در مراحل زمانی متعدد، مشارکت اردن در مذاکرات، باقی‌ماندن اورشلیم و دره اردن و شمال غرب بحرالمیت به‌عنوان مرزهای امنیتی اسرائیل، حفظ مناطق حیاتی مانند اطراف اورشلیم و «گوش هتسیون»، توقف روند شهرک‌سازی به استثنای قدس و دره اردن، حفظ آبادی‌های یهودی‌نشین در مناطق مورد عقب‌نشینی اسرائیل و حل مشکل پناهندگان فلسطینی خارج از فلسطین اشغالی را محل منطقه‌ای در مورد سوریه، ادامه سلطه اسرائیل بر شهرک‌های یهودی‌نشین در جولان، ایجاد تضمین برای منافع امنیتی اسرائیل از طریق خلع سلاح مناطق وسیع و کاهش نیروهای نظامی. در مورد لبنان نیز این حزب قایل به انعقاد پیمان صلح با آن، آزادی لبنان از نفوذ و سیطره سوریه، خروج نیروهای بیگانه و تروریست از آن، توقف اقدامات تروریستی و دفاع از مرزهای شمالی اسرائیل از طریق ایجاد نوار امنیتی در جنوب لبنان و دیگر ترتیبات امنیتی بود.

حزب کارگر و به‌تبع آن جناح چپ اسرائیل نشان داده است که در راستای وصول به اهداف سیاست خارجی روش و تاکتیک‌های خاص خود را به کار می‌گیرد. گرایش به راهبرد تهاجمی با وجود اعلام سیاست‌ها و راهبردهای دفاعی و عملکرد متناقض با برنامه‌های اعلام شده در انتخابات از جمله مشخصه‌های همین حزب بوده است.

جنبش تجدیدنظرطلبان صهیونیست، زمانی ایجاد شد که از دیدگاه حامیان این جنبش شرایط سختی صهیونیسم را احاطه کرده بود، بدین گونه که: «حکومت بریتانیا در فلسطین در کل به هیچ‌وجه نسبت به صهیونیست جانبدارانه نبود و اعراب نیز فعالانه با آن خصومت می‌ورزیدند. اعلامیه بالفور به تدریج رو به فرسایش می‌رفت، مهاجران به

نسبت اندک بودند و کشاورزی و صنعت به کندی گسترش می‌یافت. سازمان صهیونیستی ذخایری برای سرمایه‌گذاری‌های عمده نداشت. آنچه هر تزل رویایش را داشت به خطر افتاده و آینده‌ای مبهم داشت. رکود و در برخی جنبه‌ها فرسایش وجود داشت. در همین حال برخی سیاست‌های اروپا نشانگر آن بود که موقعیت جوامع یهود حتی بیشتر بر مخاطره می‌شد. یهودی‌آزاری بیش از جنگ جهانی اول تندتر شده و گسترش یافته بود، بحران اقتصادی دهه ۱۹۳۰ که کشوری را پس از کشوری دیگر در برمی‌گرفت، تند بادی سیاسی را فراهم آورده و فضائی تاریک ایجاد می‌کرد.

در چنین شرایطی، نارضایاتی نسبت به سیاست صهیونیسم رسمی گسترش یافت. رهبران صهیونیسم به سستی و عدم ابتکار متهم شدند، و وایزمن شخصا مسؤول عقب‌نشینی‌ها شناخته شد و مورد اتهام ناتوانی در تصمیم‌گیری، اتکای مفرط به بریتانیا، اتخاذ یک صهیونیسم مینیاتوری جدید، و خیانت در میراث هر تزل قرار گرفت. لهستان، جایی که یهودیان در آن بحرانی‌ترین وضعیت را داشتند، عرصه زایش جنبش تجدید نظرطلبی صهیونیستی گردید و به سرعت به کشورهای دیگر گسترش یافت. رهبری این جنبش را «ولادیمیر یوگنی ژابوتینسکی» به عهده داشت.

ولادیمیر یوگنی ژابوتینسکی متولد ۱۸۸۰ اودسا، جنبش و سازمانی را بنا نهاد که قصد آن داشت تا تحت عنوان «تجدید نظر طلبان صهیونیستی» منجی صهیونیسم رو به زوال حئیم وایزمن باشد. زیرا ادامه حیات صهیونیسم منوط به ظهور انواع گروه‌های تروریست و نژادپرست بود که بنیان‌گذار همه آن‌ها را باید سازمان تجدید نظرطلبان صهیونیست دانست. این سازمان با هدف اجرای «مشت آهنین»، در راه نیل به مقصود بانی گروه‌های تروریستی مثل «هاگانا»، «اشترن»، «ایرگون» و «بتار» محسوب می‌شود. مناخیم بگین و اسحاق شامیر نیز از آموخته‌ها و پرورش‌یافته‌های این گرایش هستند که نقش به‌سزائی در تحکیم پایه‌های سیاست مشت آهنین داشته‌اند. بعدها در سال ۱۹۴۸، مناخیم بگین به همراه گروهی از جنگویان ایرگون، حزب «حروت» را بنیان نهاد که پیرو عقاید اصلاح‌طلبان و یک حزب راست‌گرای افراطی می‌باشد. حروت یکی از احزاب اصلی و محوری گروه‌بندی لیکود بوده است.

تجدید نظر طلبان به رهبری ژابوتینسکی، اصولی برای جنبش صهیونیسم ارائه دادند که به‌عنوان بخش عمده‌ای از مبنای تفکر راست در اسرائیل ماندگار بوده است:

خارج نساختن شرق اردناز محدوده سرزمین ملی فلسطینیان. شرق اردن باید جزئی از دولت یهود باشد و بریتانیا به تعهدات خود مبنی بر تشکیل دولت یهودی در دو طرف رود اردن توجه داشته باشد؛ برخورد شدید با اعراب و پاسخ شدید به تظاهرات و فعالیت‌های مخالف آن‌ها در اعتراض به طرح صهیونیستی و اعلام این موضع که آن‌ها جایی در دولت یهود ندارند؛ عدم ایجاد قید و بندهایی در خصوص مهاجرت به هر شکلی که باشد؛ اعتراض به سیاست خرید زمین و تقاضای مصادره تمامی اراضی غیر مزروعی فلسطینیان و تشکیل ذخیره‌ای از اراضی و قرار دادن آن تحت اختیار جنبش صهیونیستی؛ اعتراض به اصل تملک کلی صهیونیست‌ها نسبت به اراضی و تقاضای ایجاد مالکیت‌های کوچک؛ جلوگیری از گسترش اتحادیه‌های کارگری و رشد اقتصادی آن.

حروت، حزب «آزادی» در سال ۱۹۴۸ توسط تجدید نظر طلبان به‌عنوان جایگزین قانونی «اتسل» (سازمان ارتش ملی) تشکیل شد. در واقع حروت با افول جنبش تجدید نظر طلب ولادیمیر ژابوتینسکی (۱۹۴۰ - ۱۸۸۰) به مثابه میراث دار آن تشکیل شد. هدف بگین در ایجاد حروت حمایت از برنامه تجدید نظر طلب‌ها در جامعه سیاسی جدید حکومت اسرائیل بود. حروت از حقوق جدانشدنی اقامت یهودیان در جای جای اسرائیل و تمامیت ارضی و تاریخی آن شامل کرانه باختری حمایت می‌کند. دیگر سیاست‌های این حزب، شامل حداقل دخالت دولت در اقتصاد و ایجاد

سرمایه‌گذاری آزاد برای جذب سرمایه‌های عمده و آزاد و همچنین حق اعتصاب است. توان انتخاباتی حروت عمدتاً ریشه در طبقات تهیدست «اشکنازیم» و «سفارادیم» دارد.

حروت، نگرش آشکار ناسیونالیسم یهودی دارد، عمدتاً بر خشونت تکیه دارد تا فرایندهای دموکراتیک، سرسختی در دست‌یابی به ادعای تاریخی «ارض اسرائیل» دارد و شارح برتو «الحاق‌گرائی» یهود بوده است. نگرش جهانی حروت نیز علایق آن به اسرائیل و خاور نزدیک است. «پاکف مریدور»، مرد دوم اتسل و رهبر ارشد پارلمانی این حزب، دیدگاه‌های این حزب را به روشنی بیان کرده است: «دولت فعلی اسرائیل تنها بخشی از سرزمین تاریخی اسرائیل را به گونه‌ای که در کتاب مقدس آمده و به طور وسیع سرزمین تحت قیمومت که هر دو سوی رود اردن را شامل می‌شود، در اختیار دارد. بنابراین، هدف اولیه سیاست خارجی ایجاد دوباره اسرائیل با آزادی دو طرف رود اردن می‌باشد و تا وقتی این سیاست اجرا نشود، اسرائیل هرگز روی خوش نخواهد دید.»

در راستای رسیدن به این هدف، مریدور «تعقیب داغ» را پیشنهاد می‌کرد که بنابر آن در صورت هجوم «غارت‌گران» به مرزها، باید آن‌ها را تا داخل مرزهای خودشان تعقیب کرد و هرگز باز نگشت. در مورد مسائل جهانی، حروت به یک نگرش «ملی‌گرایانه» اولویت می‌دهد. از نظر مریدور «مسأله تعهد یا عدم تعهد برای اسرائیل که نقش و نفوذی در منازعات جهانی ندارد، اهمیتی ندارد و در موضوعات مختلف اسرائیل باید بر اساس منافع ملی خود عمل کند.»

از نظر حروت، تشکیل یک دولت کوچک دو ملیتی، یهودی - عربی، اهانت و خواری برای صهیونیست‌هاست، اما در صورت وقوع چنین امری، اعراب ساکن باید به عنوان شهروندان اسرائیل قلمداد شوند. علاوه بر این، «وحدت اسرائیل در مرزهای تاریخی خود که شامل شرق رود اردن می‌گردد، سیاست نظامی ضد کشورهای عربی برای آرام کردن مرزها و جلوگیری از اقدامات فدائیان فلسطینی، اقتصاد متکی بر تلاش فردی و رقابت آزاد، تبدیل اقتصاد دولت هستادروت و خصوصی به اقتصاد ملی، جدائی هستادروت از اتحادیه‌های کارگری و انتقال مالکیت طرح‌های آن به جمعیت‌های تعاونی و تأکید بر ارزش‌های دینی یهودی، از جمله برنامه‌های اعلام شده حزب حروت است.

حزب حروت در سال ۱۹۶۶ تجزیه شد و تعدادی از اعضای آن تحت عنوان حزب «مرکز آزادی» منشعب شدند. حروت با همکاری حزب آزادگان گروه‌بندی «غال» را تشکیل داد که بعدها محور گروه‌بندی لیکود گردید. صهیونیست‌های عام، طرفداران طبیعی سیاست خارجی غرب‌گرائی بودند. آن‌ها طرفدار اتحاد با ایالات متحده (در اوایل دهه پنجاه) بوده و ادعای آن را داشتند که اسرائیل بخشی از جهان آزاد است. در سطح منطقه‌ای، صهیونیست‌های عام به مابای نزدیک‌تر و معتقد بود که حضور اسرائیل در خاورمیانه بر حق است. پرداختن به مسأله آوارگان عرب در حوزه وظیفه جهان عرب است و در عین حال اسرائیل باید به دنبال وصول به راه حل صلح با همسایگان خود باشد. به هر ترتیب، صهیونیست‌های عام و پیشرفت‌گرایان در سال ۱۹۶۱ در هم ادغام شدند و حزب واحدی به نام «لیبرال» را تشکیل دادند. در سال ۱۹۵۶، پیشرفت‌گرایان تحت عنوان «آزادی‌خواهان مستقل» از حزب لیبرال جدا شدند. حزب لیبرال در همین سال به یک ائتلاف پارلمانی با حزب «حروت» وارد شد و گروه‌بندی «غال» را تشکیل داد. در سال ۱۹۷۳ و با پیوستن احزاب جدید از جمله «جنبش زمین» به «غال» حزب لیکود تشکیل شد.

در درون «جنبش ملی یهودی» پیش از «استقلال» اسرائیل، سه جریان عمده سیاسی وجود داشت. صهیونیسم کارگری، صهیونیسم تجدیدنظرطلب و «صهیونیسم عام» که با وجود تنش‌های اولیه «جریان سوم» محسوب می‌شد.

در بین رهبران این جریان، حنیم وایزمن، رئیس سازمان صهیونیسم جهانی و اولین رئیس «دولت اسرائیل» قرار داشت. حزب صهیونیسم عام به همراه «پیشرفت‌گرایان»، سنت سوم در عرصه سیاسی اسرائیل را بنا نهادند. صهیونیست‌های عام پیشرفت‌گرایان سیاست‌هایی نزدیک به هم داشتند. هر دو از احزاب میانه، نماینده طبقه متوسط، حامی سرمایه‌گذاری خصوصی، طرفدار حقوق فردی و جدائی دین و دولت بودند و هر دو نیز به غرب و ارزش‌های آن گرایش داشتند. در عین حال تفاوت‌هایی نیز وجود داشت که اساساً به ترکیب اجتماعی اقتصادی آن‌ها مرتبط است.

صهیونیست‌ها عام متشکل از بازرگانان، صنعتگران، کشاورزان و پیشرفت‌گرایان دارای مشاغل آزاد که عمدتاً در رشته‌های حقوق، پزشکی، آموزشی، و روزنامه‌نگاری فعالیت داشتند، بودند. به علاوه، رهبران صهیونیست عام ریشه‌های نژادی ملی متفاوتی داشتند و بنابراین، صهیونیسم عام نماینده ترکیبی از بورژوازی طبقه متوسط بود که از مغازه‌دار کوچک تا صاحب شرکت‌های بزرگ را در بر می‌گرفت و پیشرفت‌گرایان سخنگوی افزارمندان و حرفه‌داران محسوب می‌شدند. پیشرفت‌گرایان که ریشه در سن آنگلوساکسون دارند، حزب لیبرال چپ با گرایش به دولت رفاهی بودند و صهیونیست‌های عام در جامعه اسرائیل به نسبت محافظه کار تلقی می‌شدند.

«راست رادیکال» را می‌توان در پیش از سال‌های ۱۹۴۸ در تاریخ صهیونیسم جست‌وجو کرد. سنت ملی‌گرایی افراطی «یوری زوی گرینبرگ»، «بریت هابرو یونیم ولهی»، میراث رادیکال ولادیمیر ژابوتینسکی و «بنار»، سنت «هم‌گرای درون جنبش کارگری، و «مسیح‌گرایان گسترش طلب»، «راوکوک»، چهار مکتب یا فرقه هستند که هر یک سهمی در شکل‌گیری راست رادیکال اسرائیل داشته‌اند.

جنگ شش روزه ۱۹۶۷ و انعقاد پیمان کمپ دیوید ۱۹۷۸ دو عاملی بودند که عرصه را برای ظهور راست رادیکال در قالب جنبش‌هایی چون «گوش آمونیم» و جنبش «رابی میرکاهان» آماده کرد و در واقع راست رادیکال از یک شکاف در درون راست ناسیونالیست به عنوان واکنشی به توافقات کمپ دیوید ۱۹۷۸ که متضمن اعطای امتیازات قابل توجه سیاسی و سرزمینی تلقی می‌شد و رادیکال‌ها با پذیرش آن مخالف بودند، ایجاد گردید. راست رادیکال، یک اردوگاه برآورد که تنها اسرائیلی‌ها و صهیونیست‌ها خالص می‌باشند. آن‌ها جلوه‌های بیگانه‌ستیزی بسیاری از خود نشان می‌دهند و اغلب بر تبعیضات نژادی تأکید دارند.

راست رادیکال، بیش‌ترین نفوذ را در فرهنگ و سیاست معاصر اسرائیل دارد و این به خاطر نفوذ پیچیده آن بر احزاب عمده اسرائیل و قاطعیت استثنائی اعضای آن موقعیت راهبردی حوزه انتخاباتی آن می‌باشد. از بزرگترین موفقیت‌های راست رادیکال، توان آن در نفوذ بر لیکود و حزب ملی مذهبی بوده است به‌گونه‌ای که یک چهارم رهبران و اعضای لیکود، جهان را از منظر اولویت‌های ایدئولوژیک و نمادین راست رادیکال می‌بینند. بارزترین مثال در این مورد، آریل شارون است. شخصیتی بسیار خشن و با پیروانی زیاد، او همچون ایدئولوگ‌های راست رادیکال فکر می‌کرد و حرف می‌زد و نفوذ بسیاری در شوراها و حزب لیکود دارد. حزب ملی مذهبی نیز هدف راست رادیکال و به‌ویژه عمل‌گرایان جوان و مستعد «گوش آمونیم» بوده‌اند. در واقع بین سال‌های ۱۹۸۶ و ۱۹۸۸، حزب ملی مذهبی میل به تجدید سازمان ایدئولوژیک کاملی کرد که کاملاً آن را در آغوش راست رادیکال قرار می‌داد. دو عضو از سه عضو اصلی و برجسته حزب ملی مذهبی در کنست از طریق رهبران رادیکال لیکود و حزب ملی مذهبی بر بسیاری از فرا ارتدوکس‌های «آگودات اسرائیل» و «شاس» و به تبع آن صدها هزار اسرائیلی اعمال نفوذ می‌کنند. تشکیل «جبهه ارض اسرائیل» در سال ۱۹۸۹ به نشانه مخالفت با هر گونه مصالحه سرزمینی از جمله اهرم‌های پارلمانی راست رادیکال به‌شمار می‌رود.



بنابراین راست رادیکال اسرائیل به‌عنوان مکتبی نفوذی عمل می‌کند که راست اسرائیل را به سوی ناسیونالیسم افراطی پیش‌تر، قانون‌گریزی بیش‌تر، نظامی‌گرایی بیش‌تر و مذهبی شدن بیش‌تر سوق می‌دهد. قاطعیت زیاد، عمل‌گرایی، ایمان زیاد به هدف و مهارت در عمل سیاسی از جمله مشخصات هسته اصلی راست رادیکال است که خود را متعهد به دفاع از «اسرائیل بزرگ» می‌دانند و هدف خود را به طرق مختلف تعقیب می‌کنند. موقعیت ستراتیژیک راست رادیکال در شهرک‌های کرانه غربی، مهم‌ترین چیزی است که در اختیار دارد و مهم‌ترین جلوه الحاق‌گرایی راست رادیکال است. از جمله احزاب پارلمانی راست رادیکال می‌توان به تسومیت، کاخ و مولیدت اشاره کرد.

تسومیت، در سال ۱۹۸۳ حزب تندروی قومی تسومیت، توسط «رافائل ایتان» تأسیس شد. این حزب در زمینه سیاست و امنیت راست‌گرا و در امور اقتصادی و اجتماعی تمایلات لیبرالی دارد. پایگاه اجتماعی آن در میان جوانان، ارتشیان، یهودیان مقیم شهرک‌های شمالی و نیز اعضای کیبوتس‌ها و موشافیم است.

تسومیت نسبت به فلسطینیان مقیم اسرائیلی رفتاری کینه‌توزانه دارد و پیروی از آرمان‌های «جنبش سرزمین یک‌پارچه اسرائیل» از مشخصات این حزب است. تأکید بر پایتخت بودن اورشلیم و عدم تقسیم آن، رد هر گونه عقب‌نشینی از اراضی اشغالی فلسطین سوریه، افزایش شهرک‌سازی، قلع و قمع انتفاضه، عدم پذیرش ساف و عدم گفتگو با آن، مخالفت با حکومت فلسطینی در غرب رود اردن، مخالفت با هر گونه خود مختاری فلسطینیان، سلطه کامل اسرائیل بر امور سیاسی، امنیتی و اقتصادی فلسطینیان کرانه غربی و غزه، حل مشکل پناهندگان از طریق اسکان آن‌ها در کشورهای عربی، رد قطعنامه ۱۹۴ مربوط به پناهندگان فلسطین (حق بازگشت)، وضع خدمت اجباری سه ساله برای فلسطینیان مقیم این کشور برای آزمون وفاداری آنان نسبت به رژیم اسرائیل و اخراج آن دسته از فلسطینیان که محل امنیت حکومت اسرائیل هستند، از برنامه‌های این حزب در انتخابات سال ۱۹۹۲ بود.

حزب نژادپرست و فاشیست «کاخ» توسط خاخام میرکاهان در سال ۱۹۷۳ تشکیل شد. کاخ با افکار دینی و با نفرت شدید از اعراب و مبتنی بر ایده فاشیستی و نژادپرستی که در امریکا وجود دارد تشکیل شده و برای اولین بار در تاریخ اسرائیل شعار طرد فلسطینیان از کلیه مناطق اشغالی را به طور آشکار سر داد. کاخ تفاوتی میان اعراب تابع حکومت اسرائیل و اعراب ساکن مناطق اشغالی قایل نیست.

مولیدت نیز یک حزب راست‌گرای قومی و تندرو است که توسط «رحبعام زنیفی» در سال ۱۹۸۸ تأسیس شد. این حزب به کینه‌جوئی نسبت به اعراب مشهور است و تنها وجه تمایز و شعال اصلی آن «ترانسفر» (اخراج فلسطینیان کرانه باختری و غزه) است. پایگاه اجتماعی مولیدت عمدتاً در بین جوانان، نیروهای ارتش و شهرک‌های کرانه باختری و سایر مناطق اشغالی است.

از سال ۱۹۷۷، سالی که لیکود برای اولین بار به قدرت رسید، یشیف‌های فرا ارتدوکس از خدمت در نیروهای دفاعی اسرائیل، به‌خاطر این‌که زندگی خود را صرف مطالعه حقوق یهود می‌کنند، معاف شدند. بخشی از دانشجویان این یشیف‌ها بعدها جذب خرده فرهنگ «کاهان‌گرایی» و «خشونت»، تحت عنوان «به نام خدا» و سیاست‌های تهاجمی راست رادیکال شدند.

«هاباد» نیز بخشی از فرا ارتدوکسی اسرائیل کرانه غربی را اشغال کرد، هابادبر حقانیت و قدسیت سرزمین اسرائیل شامل سرزمین‌های اشغالی جدید تأکید کرده است. اگر چه هاباد سال‌ها به مأموریت بی‌طرف و آموزشی خود تأکید می‌کرد، اما تشدید منازعه ایدئولوژیکی اسرائیل بر سر سرزمین‌های اشغالی به تدریج این جنبش را، با

علایم و مبانی راست‌گرایانه رو به رشدی، به سیاست‌کشانند. هاباد در رقابت‌های انتخاباتی سال ۱۹۹۶ با گرایش‌های ضد چپ و ضد عرب و با شعار «نتانیاهو خوب برای یهودیان» از نتانیاهو حمایت کرد.

اگودات اسرائیل جنبش غیر صهیونیست سیاسی، مذهبی و ارتدکس است که در سال ۱۹۱۲ بنیان‌گذاری شد. این جنبش که به موازات جنبش صهیونیست توسعه یافت در اروپا و در اواخر قرن نوزدهم ایجاد شد و سپس یک مرکز بزرگ و مستقل در فلسطین بنا گذاشت. اگودات اسرائیل به‌عنوان پاسخی برای رشد روزافزون بدیل‌های یهودی برای گرایش ارتودکسی، همچون صهیونیسم، روند اصلاحی در اروپای مرکزی و استقلال‌گرایان «بوند» و «شیمون دوبنو» آغاز شد. جنبش اگودات رسماً در سال ۱۹۱۲ در آلمان بنیان گذاشته شد. «اگودات ارض اسرائیل» نیز در سال ۱۹۱۹ طراحی و پایه‌گذاری شد که افراطی‌ترین عناصر ضد صهیونیستی را به نمایش می‌گذاشت. از دیدگاه اگودات اسرائیل، مهاجرت به فلسطین و ایجاد حکومت در آن نقطه، کفر و خروج از دین به‌شمار می‌رفت. در مقابل، این حزب به تورات و شریعت یهودی به‌عنوان تنها طریق زندگی یهودیان تأکید داشته، بلکه نجات «ملت یهود» و بازگشت به سرزمین مقدس را تنها در ظهور «مسیح منتظر» می‌دانستند، که طبق «مشیت الهی» ظهور خواهد کرد و صهیونیسم و تلاش‌های بشری در این راستا نتیجه‌ای نخواهد داشت.

اگودات اسرائیل، اما در راستای دریافت امتیازات و برخی مافیت‌ها در جامعه اسرائیل، مواضع خود را تعدیل کرد. امروزه اگودات اسرائیل موضع دوگانه‌ای نسبت به اسکان در اسرائیل ارائه داده است: از یک‌سو ایجاد یک دولت غیر مذهبی در ارض مقدس، روش صهیونیستی آموزش، ارزش‌ها و نمادهای آن و زبان عبری را رد می‌کند؛ و از طرف دیگر، به‌ویژه بعد از «همسوزی بزرگ»، اندیشه محوری بودن اسرائیل در زیست یهود و به‌عنوان مکانی که می‌توان در آن و تحت حاکمیت تورات یهودیان را دوباره متحد کرد، پذیرفته است.

مواضع سیاسی این حزب را می‌توان در این امور خلاصه کرد: برنامه سیاسی رسمی و افراطی که هماهنگی کامل با برنامه‌های «هتخیا» و «مفدال» دارد که از جمله می‌توان به مخالفت با عقب‌نشینی اراضی حتی از یک وجب از خاک اسرائیل و توسعه اسکان و شهرک‌سازی اشاره کرد. تعدیل قوانین و انسجام آن با شریعت یهود با یک تفسیر ارتدوکسی و تلاش برای کسب اعتبار بیشتر برای مراکز آموزشی و اجتماعی دینی از جمله مواضع این حزب است که عمده طرفداران خود را در بین «حریدیم» و اشکنازی‌های ساکن اروشلیم دارد.

شاس (حافظان تورات سفارادیم)، قبل از انتخابات سال ۱۹۸۴، توسط یهودیان شرقی در درون اگودات اسرائیل و با تشویق خاخام «شاخ»، رهبر معنوی لیتوانی و خاخام «عوفاده یوسف» در مخالفت با سلطه اشکنازی‌ها بر حزب اگودات تأسیس شد. این حزب افکاری نزدیک به اگودات اسرائیل دارد و تاکنون توانسته است از طریق مانور در بین دو بلوک اصلی قدرت اسرائیل (لیکود و کارگر)، مزایای بسیاری برای طرفداران خود به دست آورد. پایگاه اجتماعی شاس عمدتاً در میان طوایف یهود شرقی، اعم از مذهبی و غیر مذهبی بوده و از اهداف اصلی آن ایجاد جامعه‌ای بر اساس تعالیم یهود و تورات است.

دیگل هتورا، یک حزب متعصب دینی است که اکثر اعضای آن طوایف «لیتوانی» و «حریدی» هستند. این حزب در سال ۱۹۸۸ توسط سران لیتوانی با رهنمودهای خاخام شاخ در اگودات اسرائیل تأسیس شد، اما از آن کناره گرفت. دیگل هتورا در انتخابات ۱۹۹۲ با اگودات اسرائیل در تشکل «یهودوت هتورا» متحد شد و پس از انتخابات، دو حزب بار دیگر در هم ادغام شدند. دیگل هتورا نسبت به اگودات اسرائیل دارای اعتدال بیشتری، به‌ویژه نسبت به مسائل مربوط به مناطق اشغالی و مسأله فلسطین است. این حزب موافق عقب‌نشینی از مناطق اشغالی است و با تشکیل دولت فلسطینی خالی از سلاح نیز مخالفتی ندارد.

حزب لیکود در سال ۱۹۷۳ با هدف ایجاد یک تشکل پارلمانی با جهت‌گیری راست‌گرایانه در قبال حزب کارگر و دستیابی به حکومت، توسط آریل شارون بنیان‌گذاری شد. لیکود توانست در انتخابات ۱۹۷۷ پیروز شود و قدرت سیاسی را در اسرائیل در اختیار بگیرد. این حزب از طریق ائتلاف با احزاب دینی و راست‌گرا، قدرت را تا سال ۱۹۸۴ در اختیار داشت و پس از آن نیز تا انتخابات سال ۱۹۹۲ که در آن حزب به کارگر به پیروزی رسید در تشکیل «دولت وحدت ملی» با کارگر شریک بود. اما در انتخابات ۱۹۹۶ به رهبری بنیامین نتانیاهو قدرت را در اختیار گرفت و از سال ۱۹۹۹ که انتخابات زودرس موجبات شکست نتانیاهو را در قبال «ایهود باراک» فراهم کرد، قدرت را در اختیار داشت. حزب لیکود در ابتدا با ادغام دو حزب حبروت و لیبرال، دو حزب کوچک و چند مجموعه کارگری که به جنبش سرزمین یکپارچه اسرائیل منسوب بودند، پدید آمد و در سال ۱۹۹۶ توانست سه جریان راست ناسیونالیست، راست رادیکال و راست ملایم متشکل از احزابی چون حروت، لیبرال، تسومیت، هتخیا، مولیدت، کاخ، آگودات اسرائیل، شاس و دیگل هتوراه را گرد هم آورد و در انتخابات پیروزی بنیامین نتانیاهو را میسر کند.

برنامه انتخاباتی لیکود، کمابیش چنین است: حقوق ملت یهود در سرزمین اسرائیلی ازلی و خدشه‌ناپذیر است، خواستار تحقق امنیت و صلح برای یهودیان اسرائیل است، اسرائیل حق مطالبه تمامی زمین‌های کرانه باختری و نوار غزه را دارد، حفظ پیمان کمپ دیوید، عدم تشکیل دولت مستقل فلسطینی، بدین معنی که تشکیلات خودگردان به مفهوم دولت نیست و دارای تمامیت اراضی نبوده و حق تعیین سرنوشت ندارد، از سرگیری مذاکرات در مورد اعطای خودمختاری به اعراب و کرانه باختری و نوار غزه، اسرائیل دارای مطامع منطقه‌ای در لبنان نیست، حفظ نوار امنیتی برای امنیت الخلیل، قدس پایتخت اسرائیل بوده و قابل تجزیه نیست، سیطره اسرائیل طبق مصوبه پارلمان دهم بر جولان، و آغاز شهرک‌سازی در کلیه سرزمین‌های حکومت اسرائیل.

لیکود، رهبری احزاب براست‌گرای اسرائیل را بر عهده دارد و مظهر جریان راست اسرائیل است. در گروه‌های پارلمانی، گروه‌بندی لیکود نیز در میان احزاب متشکل در آن سهیم شده و هر کابینه دولت لیکود نیز با شرکت رهبران یا نمایندگان هر یک از احزاب تشکیل می‌شود. به این ترتیب، هر یک از احزاب شرکت‌کننده در راستای اعمال سیاست‌های حزبی و جهت‌دهی به سیاست‌های دولت در آن فعال و تأثیرگذار هستند.

در بررسی کلی اصول و مبانی ایدئولوژیک و نحوه عملکرد دو حزب لیکود و کارگر می‌توان نتیجه گرفت که دو جناح در اصول و همچنین اهداف ستراتیژیک مشترک بوده و تنها در رویه و ابزار مورد استفاده کم و بیش تفاوت‌ها و اختلافاتی با یکدیگر دارند. ابتدا برخی از اصول اساسی و اهداف راهبردی سیاست خارجی دو حزب و سپس برخی تفاوت‌های بین دو حزب. از جمله:

- ۱- اهداف راهبردی و اصول مشترک؛ ۱- نگرش بدبینانه به محیط خارج و نظام بین‌الملل؛ ۲- صهیونیسم و التزام عملی به آن؛ ۳- استناد به حقوق توراتی در مورد حق یهود بر سرزمین اسرائیل؛ ۴- نژادپرستی یهودی؛ ۵- تلاش برای حفظ و تکامل یکپارچگی، استقلال و امنیت اسرائیل؛ ۶- فراخوانی و جذب یهودیان سراسر عالم؛ ۷- جلب حمایت و مساعدت کشورهای بزرگ بیگانه به ویژه ایالات متحده؛ ۸- توسعه روابط با کشورهای جهان و به ویژه تلاش برای هم‌گونی و خروج از انزوا در خاورمیانه؛ ۹- «امتناع‌گرایی» در قبال روند صلح به‌دلایل صهیونیستی و امنیتی؛ ۱۰- تلاش برای استقرار «یک صلح اسرائیلی» با اعراب؛ ۱۱- حفظ قدس به‌عنوان پایتخت اسرائیل؛ ۱۲- ممانعت از تشکیل یک کشور مستقل فلسطینی و تلقی اردن و فلسطین به‌عنوان کشوری واحد؛ ۱۳- تلاش برای حفظ و کنترل سرزمین‌های اشغالی با اهدافی توسعه‌طلبانه و امنیتی؛ ۱۴- حفظ و گسترش شهرک‌های یهودی‌نشین در

سرزمین‌های اشغالی به دلایل نفوذی، امنیتی و گسترش‌طلبانه؛ ۱۵- ستراتیژی دفاعی مبتنی بر حفظ تفوق و برتری قطعی نظامی.

این دو جریان سیاسی اصلی اسرائیل، در مورد اصول اساسی و اهداف ستراتیژیک مزبور هم جهت هستند. آنچه باقی می‌ماند، برخی مسائل شکلی و روشی و ابزاری است که در راستای وصول به اهداف و آرمان‌های مورد نظر به کار گرفته می‌شود. صهیونیسم اساسی است که همه احزاب و جریان‌های سیاسی اسرائیل بر مبنای آن شکل گرفته و تداوم یافته‌اند. اهداف و راهبردهای صهیونیستی در کنار ویژگی‌های خاص جامعه اسرائیل و همچنین نحوه تکوین و شرایط منطقه‌ای، سیاست‌گذاران اسرائیل اعم از راست یا چپ را در شرایط و موقعیت‌های مشابه تصمیم‌گیری و اقدام قرار می‌دهد به‌گونه‌ای که اغلب حتی تفاوت‌چندانی در راهبردهای اقدام دو جناح مشاهده نمی‌شود و سطح تفاوت‌ها و اختلافات به‌مسائل تاکتیکی و تکنیکی تنزل می‌یابد. این همسویی به‌ویژه در مسائل مربوط به سیاست خارجی بیش‌تر از مسائل داخلی خود را نشان می‌دهد. تفاوت‌ها و اختلافات مورد نظر نیز عمدتاً ناشی از برخی نگرش‌های متمایز به محیط پیرامونی است که بازتاب آن در جهت‌گیری‌های سیاست خارجی و ترتیب شئون امنیتی و نظامی خاصی متبلور شده است.

ساختار اصلی حزب کارگر از یهودیان اروپای شرقی و مرکزی است و پایگاه اجتماعی آن نیز یهودیان غربی تبار (اشکنازی) است با وجود تمایلات چپ‌گرایانه، این حزب عمده آرای خود را از بین طبقات متوسط، یهودیان غربی که جزو طبقات بالا هستند و گروه سنی بالای پنجاه سال کسب می‌کند. در همین حال، ساختار لیکود از اقشار مختلف ثروتمند، متوسط، و فقیر تشکیل شده و اغلب آنان از یهودیان شرق و دارای فرهنگ و موقعیت اجتماعی بالا هستند. گذشته از حمایت یهودیان افراطی و نژادپرست، پایگاه اجتماعی این گروه‌بندی، جوانان و یقه‌آبی‌ها می‌باشد. سیاست‌های اقتصادی اجتماعی حزب کارگر به‌گونه‌ای است که به اقتصاد ترکیبی و رقابتی، متشکل از بخش خصوصی، دولتی، هیستادروت و دادن فرصت برابر اقتصادی به همگان پای‌بند است و به واگذاری طرح‌های اقتصادی دولت به بخش خصوصی و تداوم خدمات اجتماعی و درمانی به مردم از سوی دولت تأکید دارد. اما گروه‌بندی لیکود قابل به واگذاری شرکت‌های دولتی به بخش خصوصی، فروش سهام دولتی در بانک‌ها و در مورد هیستادروت، لیکود معتقد است که ارتباطات موجود میان سندیکا‌های کارگری و صندوق بیماران و بازنشستگی باید از میان رفته و دولت عهده‌دار تأمین اجتماعی و درمانی شود.

مبنای اصلی تفاوت و اختلاف در رویه‌ها و تاکتیک‌های سیاست خارجی لیکود و کارگر از آنجا نشئت می‌گیرد که از دیدگاه افراطی حزب لیکود تنها آنچه یهود انجام می‌دهد، می‌گوید یا باور دارد، دارای اهمیت سیاسی است از این‌رو، اهمیت به روح و وحدت یهود داده، تأثیر عوامل جهان خارج را حداقل می‌داند و شکست‌های خود و جامعه یهود را به عهده یهودیان «بد و خائن» می‌داند. در اذهان حزب لیکود، جهان خارج چنان بی‌اهمیت تلقی می‌شود که وجود آن تقریباً نادیده گرفته می‌شود. اما از دیدگاه حزب کارگر، جهان خارج وجود دارد و بسته به اهمیت نهادهای نظامی باید تصمیمات مناسب آن اتخاذ شود. به‌همین خاطر نیاز به انطباق با شرایط موجود دارد. از نظر لیکود، سیاست‌های یهود به این معنا نمی‌تواند اشتباه باشد و این به‌خاطر «فضیلت یهودی» بودن است.

در عرصه سیاست خارجی و به‌لحاظ رابطه موجود بین جهت‌گیری امنیتی و اهداف و مقاصد سیاسی، حزب لیکود به شدت با این مفهوم کلاوزویستی عجین است که جنگ ابزاری است جایگزین دیپلماسی و تحت شرایطی خاص، یک کشور خود را در شرایطی می‌یابد که ناگزیر از کاربرد قدرت نظامی برای حصول به مقاصد سیاسی است. جهت‌گیری دیگر، منکر گزینه جنگ است که خود ناشی از این فلسفه است که دفاع تنها دلیلی است که به‌لحاظ

اخلاقی کاربرد نیروی نظامی را موجه می‌کند. امری که به‌شدت توسط کارگر تبلیغ می‌شود، مبتنی بر پذیرش حفظ وضع موجود بین اعراب و اسرائیل است. به‌این ترتیب، اگر چه هر دو حزب در عمل گرایش‌های تهاجمی و نظامی‌گرایانه دارند، اما حزب کارگر راهبردهای خود را تحت عنوان راهبرد دفاعی تعقیب می‌کند در حالی که حزب لیکود آشکارا رویه‌ای تهاجمی دارد. ستراتیژی حزب کارگر در دستیابی عملی به مفهوم توراتی «اسرائیل بزرگ» مزورانه بوده و از طریق سازش و گفتگو در پی حصول به زمان و امکانات مقتضی برای دستیابی به این آرزوست که حتی ممکن است در آینده تعریف جدیدی از انواع سیطره اسرائیل نه از طرق نظامی، بلکه از طرقی چون برتری‌های اقتصادی تکنولوژیک (دوره صلح) باشد. اما حزب لیکود در اعلام مواضع تهاجمی و اتخاذ اقدامات و کاربرد نیروهای نظامی و فرصت‌طلبی برای ایجاد «اسرائیل بزرگ» صراحت دارد. هر چند با امضای موافقت‌نامه‌ای ریور در عمل آرمان «اسرائیل بزرگ» زیرپا گذاشته شد.

در رابطه با ایالات متحده در حالی که حزب کارگر اسرائیل به روابط خاص با ایالات متحده اهمیت زیادی قایل است در مسائل مختلف سعی دارد با حفظ ظاهر، نظر مساعد و دوستی این کشور را برای خود حفظ کند، اما حزب لیکود به رغم درک اهمیت نقش ایالات متحده در تأمین نیازهای متنوع اسرائیل، برای تأثیر گذاری امریکا بر تصمیمات حزب نقش کمتری قایل است و هر از چند گاهی در قبال خواسته‌های ایالات متحده تمارض نشان می‌دهد. در رابطه با اداره سرزمین‌های اشغالی، حزب کارگر پیرو سیاستی بوده است که به «برنامه آلون» معروف شده و از سوی ایگال آلون پیشنهاد شده بود. اصول اساسی این برنامه دایر بر این بود که کنترل اسرائیل بر بلندی‌های جولان، باریکه غزه، بخش‌هایی از سینای شرقی، بیش‌تر کرانه باختری (شامل رود اردن)، نواحی گسترده‌ای در حومه بیت‌المقدس، و دالان‌های متعددی در بخش عربی کرانه باختری پایدار بماند. در اجرای همین برنامه بود که دولت کارگری، با وجود مخالفت صریح تمام دولت‌ها و از جمله در این مورد ایالات متحده، بخش عربی بیت‌المقدس شرقی و نیز دالان‌های مزبور را صریحا به اسرائیل وصل کرد. هدف از چنگ‌اندازی بر دالان‌ها این بود که بخش عربی کرانه باختری تکمیل شود تا ادامه کنترل اسرائیل بر آن تضمین گردد. بر مبنای طرح آلون و به منظور دوری از مشکلات ناشی از جذب جمعیت غیر یهودی در اسرائیل، رابین در ژانویه ۱۹۸۳ اظهار داشت: «تا جایی که به من مربوط می‌شود، ما آماده‌ایم تا حدود ۶۵ درصد از اراضی کرانه باختری و باریکه غزه را که حدود ۸۰ درصد جمعیت در آن‌ها زندگی می‌کنند پس بدهیم.» با این حال از دیدگاه حزب کارگر، سرزمین‌های بازپس داده شده یا تحت تسلط اردن قرار می‌گیرند یا بی‌دولت باقی می‌مانند. اما لیکود خواهان گسترش مستقیم حاکمیت اسرائیل بر کرانه باختری است و بلندی‌های جولان را عملا به اسرائیل ضمیمه کرده است. هر چند با وجود مخالفت شدید بخش مهمی از گروه‌ها، رهبری حزب کارگر تمام صحرای سینا را در اجرای موافقت‌نامه‌های کمپ دیوید به مصر باز گرداند. لیکودی‌ها خواهان الحاق کرانه باختری نیستند، بلکه می‌خواهند با گسترش حاکمیت اسرائیل، ضمن بهره‌برداری از نیروی کار و مزایای اقتصادی آن، خود را از مشکلات جمعیتی و امنیتی آن نیز خلاص کنند.

روش مرسوم حزب کارگر «اتکا به واقعیت‌ها»، پرهیز از رجزخوانی‌های خیلی تند و تیز و تشویق مصالحه و سازش‌جویی دست‌کم در نزد افکار عمومی است، در خلوت اما، معمولا از چنین موضوعی پیروی کرده‌اند: «اهمیتی ندارد که کفار چه می‌گویند، مهم آن است که یهودیان انجام می‌دهند» (بن گوریون)، یا «مرزهای اسرائیل آنجایی است که یهودیان می‌زیند، نه آنجایی که نقشه‌ها خطاطی شده است» (گلدامایر). شیوه‌ای بس کارآمد برای نیل به هدف‌ها بدون راندن افکار عمومی غرب، یا در واقع تجهیز یا برانگیختن هر چه بیش‌تر حمایت غربی‌ها. اما



رهبران لیکود، چندان با ارزش‌های غربی هم‌ساز نیستند و حتی گاهی به‌دنیای فریبنده «کفار» بی‌اعتنائی می‌کنند، کاری که معمولاً غربی‌ها و از جمله امریکائی‌ها را خوش نمی‌آید.

صلح امری است که هر دو حزب اسرائیل خواهان آن هستند. اما نه در این زمان و نه هر صلحی، بلکه صلحی اسرائیلی و آن هم به هنگامی که صهیونیسم به خواسته‌های خود رسیده باشد. حزب کارگر با آگاهی به این واقعیت که صلح را نمی‌توان با زور تحمیل کرد، سعی در دستیابی به مصالحه از طرق تهاجمی و نظامی را برای تحمیل صلح برگزیده و مصالحه ارضی را خیانت می‌داند. در عمل در حالی که حزب کارگر تحت رهبری رابین و پرز از نوعی میان‌روزی و مصالحه ارضی پیروی می‌کرد، لیکود به رهبری بگین و شامیر و سپس نتانیاو از یک برنامه سخت‌گیرانه و تأکید بر شهرک‌سازی و الحاق نهائی سرزمین‌های اشغالی حمایت کرده است.

نظریه‌های مربوط به واقع‌گرایی سیاست بین‌الملل، در تعیین سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی کشورها، نقش، جایگاه و اعتبار ویژه دیرینه‌ای دارد. واقع‌گرایی به‌عنوان یک نظریه، بعد از جنگ جهانی دوم و به‌مثابه پاسخی به آرمان‌گرایی بین دو جنگ، وارد محافل علمی شده و تکوین یافته است. اما به‌لحاظ عملی عمری به درازای تاریخ دارد. گذشته از این که این مکتب توسط چه کسانی و بر مبنای چه اصولی و روشی توسعه یافته است، وجود دو ریشه فکری «واقع‌گرایی کلاسیک» و «نو واقع‌گرایی» و به‌تبع آن دو نگرش و شیوه رفتاری «واقع‌گرایی تهاجمی» و «واقع‌گرایی دفاعی» در عرصه امنیت و سیاست خارجی، مبنای مناسبی برای مطالعه رفتار سیاست خارجی اسرائیل و به صورتی دقیق‌تر رفتار جریان راست اسرائیل در مقایسه با جریان چپ و تأثیر آن بر «انطباق تهاجمی» سیاست خارجی اسرائیل، فراهم می‌کند.

«واقع‌گرایی تهاجمی» بر یک نگرش واقع‌گرایی کلاسیک استوار است. مبنای فکری واقع‌گرایی کلاسیک با تأکید بر «قدرت» و «بدبینی» نسبت به ذات بشر معتقد است: قدرت مهم‌ترین عامل در سیاست بین‌الملل است، دولت‌ها تلاش دارند قدرت خود را به حداکثر برسانند؛ و آرزوی کسب قدرت ریشه در لذت بشر دارد.

وجود دو نوع واقع‌گرایی تهاجمی و دفاعی، محدود به عبارات نظری نظریه‌پردازان نیست. در واقع اندیشه این اندیشمندان، محصول تجارب تاریخی و مطالعه شیوه رفتاری بازیگران عرصه عملی سیاست بین‌الملل است. رفتار واحدهای ملی که به‌عنوان درون‌دادها به عرصه نظام و سیاست بین‌الملل وارد می‌شود، چیزی جز محصول تصمیمات تصمیم‌گیران داخلی و بر رویدادهای نظام سیاست خارجی واحدهای ملی نیست. و آنچه از این منظر مهم است این‌که، بازیگران و نخبگان تعیین‌کننده سیاست خارجی کشورها را می‌توان بر مبنای این دو شیوه نگرش، واقع‌گرایی تهاجمی و دفاعی، از هم تمیز داد و بر اساس نگرش فلسفی و امنیتی به جهان و موضع‌گیری در قبال آن، رفتار سیاست خارجی‌شان را تعیین کرد.

دفاعی یا تهاجمی بودن نگرش و رفتار سیاست‌گذاران از یکسو حاصل نگرش فلسفی و امنیتی و شرایط محیط عملیاتی آن‌هاست و از سوی دیگر، خود عامل تعیین‌کننده شیوه رفتاری صلح‌طلب یا جنگ‌طلب آن‌ها در سیاست خارجی است.

هر چه قدر که سیاست‌مدارانی با نگرش و شیوه رفتار تهاجمی در عرصه تصمیم‌گیری یک کشور بیشتر باشد، گرایش به جنگ و عملیات تهاجمی علیه سایر کشورها بیشتر و استعداد برای اتخاذ یک سیاست انطباق تهاجمی بیشتر خواهد بود. و هر چه قدر که سیاست‌مدارانی با نگرش و شیوه رفتاری دفاعی بیشتر باشند، گرایش‌های جنگ‌طلبانه و رفتار تهاجمی کمتر خواهد شد.

سیاست لیکود از سال ۱۹۷۷، به‌طور فزاینده‌ای کلاوزویستی و تهاجمی بوده است. دولت بگین از فلسفه کارگری حفظ وضع موجود یا مذاکره در مورد یک پیمان صلح با اعراب جدا شد. در همان زمان، تأکید فزاینده‌ای بر کاربرد زور با هدف ایجاد تغییرات ژئوپولیتیکی در خاورمیانه وجود داشت. ایجاد یک «دولت دروزی» به‌عنوان قسمتی از سوریه و لبنان، یک دولت مارونی مسلط در لبنان و یا یک فدراسیون نژادی در عراق، گزینه‌هایی بود که به‌طور تاریخی از سوی لیکود به مباحثه گذارده شد. مثال بارز طرز تفکر و رفتار عملی لیکود، مداخله در لبنان (۱۹۸۲) بود. در اینجا باید اضافه شود که شیوه نگرش و رفتاری لیکود علاوه بر این‌که در دوره‌های لیکودی و دوره‌هایی که دولت ائتلافی با کارگر تشکیل داده مستقیماً در سیاست خارجی متبلور شده است. در دوره‌هایی نیز که دولت کارگری به‌تئهایی قدرت را در دست داشته، به‌صورت غیر مستقیم، بار تهاجمی سیاست خارجی را افزایش داده است. به‌گونه‌ای که رفتار رابین در سال ۱۹۹۲ و تهاجم به لبنان برای پیروزی در رقابت‌های انتخاباتی و کارگر به‌عنوان یک اهرم فشار و ابزار چانه‌زنی در مذاکرات با اعراب و حتی گرفتن امتیاز از امریکا مورد استفاده قرار می‌گیرد.

اما با این وجود، شیوه نگرش و راهبرد توسعه‌طلبانه و تهاجمی منحصر به جریان راست اسرائیل نیست. بنیان‌گذاران و رهبران احزاب چپ و گارگری نیز اگر نه به صراحت و تندی جریان راست، اما دست کم در عمل به اندازه کافی شیوه نگرش و راهبرد مشابهی را به نمایش گذاشته‌اند.

سران حزب کارگر نیز به همان اندازه جریان راست، آموزه‌های صهیونیسم را باور دارند و حتی برخی بر این ایده پای می‌فشارند که حزب کارگر می‌تواند برنامه‌های جریان راست و حزب لیکود را بهتر از آن تحقق بخشد. نگرش بدبینانه به محیط و راهبرد توسعه‌طلبانه و تهاجمی را در گفتار و کردار بن‌گوریون و شیمون پرز به وضوح می‌توان دید. این نوع از رفتار در مورد اسحاق رابین، با وجود همه تمایلات مصالحه‌جویانه آن نیز مستور نبود. او با وجود همه اهمیتی که به حفظ روابط خاص با امریکا می‌داد، ایده پیمان دفاعی با ایالات متحده را رد می‌کرد. زیرا معتقد بود چنین پیمانی آزادی عمل اسرائیل را محدود می‌کند. او اقدامات نظامی اسرائیل را در لبنان مورد حمایت قرار می‌داد و معتقد بود: «در صورت وجود یک پیمان امنیتی بین اسرائیل و امریکا، چنین رفتاری را از سوی اسرائیل اجازه نمی‌داد. به علاوه، چنین پیمان رسمی بین دو کشور فشارهای امریکا برای امتیازدهی در موضوعات هسته‌ای را افزایش می‌دهد.»

با توجه به آنچه در مورد نکات اشتراک و افتراق دو گروه‌بندی کارگر و لیکود و همچنین در مورد دیدگاه‌های اساسی دو حزب گفته شد، تفاوت فاحشی بین آن‌ها به نظر نمی‌رسد. این دو در راهبرد توسعه‌طلبانه و تهاجمی خود تفاوتی با یکدیگر ندارند و تنها در تاکتیک‌ها و ابزار از هم متمایز می‌شوند. این تمایز نیز خود حاصل برداشت دو گانه دو حزب از برخی عوامل محیطی است. از جمله لیکود اهمیت و اولویت را به خواسته‌های صهیونیسم و یهود داده و جهان خارج و خواسته‌های آن را به‌هیچ می‌پندارد. اما کارگر رفتارهای خود را بر اساس مقتضیات محیطی و در راستای رسیدن به خواسته‌های صهیونیسم و یهود تنظیم می‌کند و لذا گاهی بالاجبار مسیرهای گمراه‌کننده و انحرافی را می‌پیماید و شیوه رفتاری آرمانی لیکود و عمل‌گرایانه کارگر از همین‌جا متمایز می‌شود.

به همین ترتیب، موازنه بین ابتکار و پاسخ معمولاً توسط موقعیت بازیگر در نظام جهانی دیکته می‌شود. قدرت‌های بزرگ توان ابتکاری بیشتری نسبت به کشورهای کوچک دارند، که معمولاً به صورت انفعالی در قبال محدودیت‌های جهانی عمل می‌کنند. با این حال، برداشت‌های ذهنی ناشی از یک رویه آرمان‌گرایانه می‌تواند یک بازیگر کوچک، همچون اسرائیل را به اتخاذ یک سیاست خارجی عمدتاً ابتکاری بکشاند. رویه تهاجمی لیکود در

سیاست خارجی ارتباط تنگاتنگی با رفتار آرمانی - ابتکاری آن دارد. لیکود و کارگر به‌عنوان رهبران دو جریان اصلی سیاسی در اسرائیل، چارچوب و اساس رفتاری خود را بر آرمان‌های صهیونیسم قرار داده‌اند. در این راستا و با توجه به بدبینی عمیق هر دو جریان و به‌ویژه جریان راست اسرائیل به محیط پیرامونی، یک نگرش واقع‌گرای کلاسیک، چراغ راه اغلب سیاست‌گذاران اسرائیل از راست گرفته تا چپ است. با این تفاوت که جناح چپ حداقل در نظر و به ظاهر بر گرایش‌های نو واقع‌گرایانه تأکید کرده و یک راهبرد دفاعی در امنیت و سیاست خارجی را تبلیغ می‌کند. اما جریان راست در نگرش کلازویستی و راهبرد توسعه‌طلبانه و تهاجمی صراحت لهجه داشته است. گروه‌بندی لیکود با احتراز شدید از قرار گرفتن در موقعیت‌های انفعالی و تلاش برای حفظ ابتکار عمل رفتارهای تهاجمی آشکار راه فرار را در مقابل سیاست‌گذاران خارجی اسرائیل قرار داده و تشویق می‌کند.

در این میان، حمایت‌های مستقیم و غیر مستقیم دولت‌های غربی و در راس همه امریکا از یکسو و رفتار انفعالی دولت‌های عرب از سوی دیگر، این رفتار تهاجمی را امکان‌پذیر می‌سازد. حاصل و نمود بارز چنین رابطه‌ای، گرایش هر چه بیش‌تر اسرائیل به یک انطباق تهاجمی با محیط و به‌ویژه کاربرد نیروی نظامی برای وصول به اهداف سیاسی است.



اسرائیل و طرفداران آن با تبلیغ بسیار سعی دارند تا جنگ‌های این حکومت را، تا پیش از تجاوز آن به لبنان در سال ۱۹۸۲ صرفاً جنبه دفاعی بنامند. اینان سرمنشا آغاز این جنگ‌ها را، چه به صورت موردی و چه کلی کنار می‌گذارند. به‌لحاظ کلی باید در نظر داشت که اساساً موجودیت اسرائیل در فلسطین ناشی از اشغال سرزمین مردم فلسطین و یک پدیده استعماری است که حقانیت خود را صرفاً ناشی از قطع‌نامه سازمان گرفته است. در نوامبر ۱۹۴۷، مجمع عمومی سازمان ملل توصیه کرد که فلسطین تحت قیمومت (این سوی اردن) به دو کشور یهودی و عربی تجزیه شود. این توصیه توسط بخش عمده‌ای از جنبش صهیونیستی، به ویژه احزاب کارگری، پذیرفته شد اما از سوی سازمان‌های تروریستی صهیونیست و همچنین اعراب پذیرفته نشد. بر اساس این قطع‌نامه، «دولت اسرائیل» در ماه مه ۱۹۴۸ اعلام استقلال کرد. بلافاصله اعراب که تازه از عمق فاجعه آگاه شده بودند، تهاجمی

سراسری را آغاز کردند. موجودیت اسرائیل در خطر قرار گرفته بود، اما با مداخله سازمان ملل جنگ موقتا متوقف شد. در دوره کوتاه آتش‌بس، اسرائیل سریعا به سازماندهی و تجهیز ارتش خود پرداخت و هنگامی که جنگ دوباره شروع شد ابتکار عمل را به‌دست گرفت. اعراب را به مرزهای تعیین‌شده در قطع‌نامه عقب راند و از آن نیز تجاوز کرد. جنگ تقریبا در تمام سرزمین‌هایی ادامه یافت که برای کشور فلسطین در نظر گرفته شده بود و در نهایت با الحاق حدود نیمی از این سرزمین‌ها به اسرائیل و تصرف مابقی آن توسط اردن و مصر تمام شد.

در سال ۱۹۵۶، در فضای جنگ سرد و در حالی که ناصر خشمگین از مخالفت امریکا با کمک به احداث سد «آسوان» به بلوک شرق گرایش یافته بود و کانال سوئز را ملی اعلام کرد، دولت کارگری اسرائیل نگران از موقعیت جدید مصر و بازخیزی ناسیونالیسم عربی به‌همراه فرانسه و انگلستان که خواهان حفظ کنترل کانال سوئز در اختیار خود بودند به مصر تجاوز کرد. در حالی که مصر از ترس تجاوزات اسرائیلی در صدد بود تا مناطق مرزی خود را آرام سازد، اما تبلیغات گسترده و موفق‌آمیزی که به‌عمل آمد چنان وانمود کرد که ناصر، و نه اسرائیل، در خیال حمله است و مصر مورد تهاجم نیروهای اسرائیلی، فرانسوی و انگلیسی قرار گرفت.

تجاوز به‌مناطق غربی نظامی شمالی، به خاطر تأمین منابع آب و به راه انداختن طرح‌های توسعه کشاورزی منجر به گلوله‌باران اسرائیلی‌ها از بلندی‌های جولان توسط سوری‌ها و اشغال جولان توسط دولت کارگری اسرائیل شد. بعدها بگین در مورد عملکرد اسرائیل در جنگ‌های ۱۹۵۶ و ۱۹۶۷ گفت: «در ۱۹۶۷ ما دوباره حق انتخاب داشتیم. تمرکز نیروهای مصر در صحرای سینا به هیچ رو نشان‌گر آن نبود که ناصر به راستی قصد حمله به ما را دارد. ما باید به خودمان راست بگوئیم این ما بودیم که تصمیم گرفتیم به او حمله کنیم.»

در سال‌های بعد از جنگ ۱۹۶۷، دولت کارگری به بهانه‌های امنیتی و بر مبنای طرح ایگال آلون، شروع به ادغام نواحی اشغالی به اسرائیل و احداث قرارگاه‌های نظامی و شهرک‌های دائمی کرد. در سپتامبر ۱۹۷۳، حزب کارگر «پروتکل‌های جلیل» را تصویب کرد که اجازه می‌داد سکونت‌گاه‌های زیاد شهری، روستائی و بازرگانی و صنعتی تازه‌ای در مناطق اشغالی و از جمله در جولان و کرانه باختری و غزه و شمال شرقی سینا ایجاد شود؛ شهرک «میمیت» (که ساکنان بومی آن‌جا با خشونت به صحرا بیرون رانده شدند و خانه‌هایشان ویران شد) در همین بخش از سینا بنا گردید. سادات گفت: «میمیت، دست‌کم برای مصر به‌معنای جنگ است.» چرا که در واقع جزئی از خاک آن که توسط اسرائیل به اشغال درآمده، محل احداث این شهرک بود. بنابراین در حمله‌ای غافلگیرانه سربازان مصری از کانال سوئز گذشتند و جنگ ۱۹۷۳ آغاز شد. این روند با تجاوز آشکار ۱۹۷۸ اسرائیل به لبنان که در آن حدود ۲۰۰۰ فلسطین و لبنانی کشته شدند و حدود ۲۵۰۰۰ نفر آواره شدند، ادامه یافت.

جناح‌بندی دورنی حزب لیکود برخلاف جناح‌بندی دورنی حزب کارگر، علایق توسعه‌طلبانه و تهاجمی خود را آشکار بیان کرده و در اجرای آن تعلل نمی‌ورزد. تحت حکومت دولت لیکود در ۷ جون ۱۹۸۱، هواپیماهای اسرائیل راکتور اتمی عراق به بهانه تهدید امنیت اسرائیل بمباران کردند. در ۶ جون ۱۹۸۲، اسرائیل با «عملیات صلح برای جلیل» آشکارا به لبنان تجاوز کرد و در ۹ جون ۱۹۸۲ در تداوم این سیاست به محل استقرار موشک‌های سوریه در دره بقاع حمله کرد.

جنگ لبنان با عملیات «صلح برای جلیل» در جون ۱۹۸۲ به بهانه سوء‌قصد به جان شلومو آرگوف، سفیر اسرائیل در لندن، سرکوب اعضای ساف در لبنان، دفاع از شهرک‌های مرزی و ایجاد یک منطقه حایل مرزی ۴۰ کیلومتری آغاز شد. اهداف اسرائیل از تجاوز به لبنان عبارت بودند از: ایجاد تزلزل در ارکان سازمان آزادی‌بخش فلسطین، اشغال جنوب لبنان تا رود «لبنانی»، به قدرت رساندن «بشیر جمایل» از حزب فالانژ لبنان، راندن اکثر

فلسطینی‌های مقیم لبنان به سوی اردن به وسیله عملیات نظامی یا به راه‌انداختن موج ترور، اشغال پایتخت لبنان با هدف کشتن رهبران «ساف» و نابودی مرکز رهبری آن، به راه‌انداختن قتل وسیع و در پی آن خروج قوای اسرائیلی از بیروت و واگذاری لبنان به نیروهای نظامی و...

یکی از مبلغان امریکائی اسرائیل، به‌نام «آرنولد فورستر» گفته است: «اسرائیلی‌ها را به‌شکلی انتزاعی ترسناک جلوه می‌دهند، تنها به‌این دلیل که از لبنان خواهان مرزهای باز، رفت و آمد جهانگردان، مناسبات بازرگانی، مذاکره در پایتخت‌های یکدیگر، و داشتن تماس‌های منظم سیاسی هستند...»

در واقع، جنگ لبنان مصداق بارز رفتار و راهبرد توسعه‌طلبانه و تهاجمی لیکود بود که در آن علاوه بر تجاوز و حشیانه اسرائیل به لبنان و بیرون راندن ساف از آن، کشتاری وحشیانه توسط فالانژیست‌های لبنان و به‌حمایت و تشویق سران حزب لیکود «در صبر و شکیلا» به وقوع پیوست.

روش سیاسی و رفتاری دولت نتانیا‌هو، موضوع تحقیق و بررسی جالبی است. با روی کار آمدن نتانیا‌هو، دولت‌اسرائیل در قبال روند صلح خاورمیانه موضعی تهاجمی و سرسختانه در پیش گرفت که علت آن را می‌توان در ریشه حزبی - ایدئولوژیک راست‌گرای نتانیا‌هو و نقش موثر جریان راست اسرائیل بر دولت وی جستجو کرد. جریان راست اسرائیل با اعمال فشار بر نتانیا‌هو، نه فقط مانع از سیر عادی روند صلح خاورمیانه شد و بر سختی سیاست‌های این حکومت افزود، بلکه مانع از اجرای کامل موافقت‌نامه‌های «الخلیل» و «وای ریور» که توسط نتانیا‌هو به امضاء رسیده بود شد و در نهایت نیز زمینه‌های سقوط دولت وی را فراهم کرد.

از سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۹ سالانه ۴۰۰۰۰۰۰ دلار کمک نظامی توسط امریکا به اسرائیل می‌شد. از سال ۱۹۶۰، سالانه به نیم میلیون دلار و در سال ۱۹۶۲ به ۱۳/۲ میلیون دلار در سال ۱۹۶۶ به ۹۰ میلیون دلار رسید. جنگ سال ۱۳۴۷ ش - ۱۹۶۷م، در ادامه کشمکش غرب برای سرکوب نیروهای مترقی در خاورمیانه است که کشورهای مصر، سوریه و لبنان توسط اسرائیل اشغال شد و این ابتدائی از بین بردن فلسطین است. در حال حاضر اسرائیل به یک دژ و پایگاه مهم امریکا در منطقه تبدیل شده و اشغال عراق و لیبی و افغانستان و جنگ داخلی سوریه نیز یک فرصت طلایی را برای اسرائیل به بار آورده است.

اشغال افغانستان توسط شوروی در دی ماه ۱۳۵۸ - دسامبر ۱۹۷۹، یعنی سرنگونی امین و قدرت‌گیری ببرک کارمل از نگرانی پیروزی مجاهدین افغان در افغانستان نقطه عطفی است در رشد گرایش‌ات ارتجاعی مذهبی در منطقه. اشغال افغانستان توسط شوروی به نیروهای مجاهدین امکان داد که کمک بزرگی از امریکا بگیرند، از طریق پاکستان و ایران به‌فعالیت خودشان ادامه بدهند و حمایت وسیع کشورهای اسلامی را با خود به‌همراه آورند. حکومت اسلامی ایران، ایران از یک طرف کمک به مجاهدین حامی امریکا می‌کرد و از طرف دیگر، سفارت امریکا را اشغال کرد و شعار ضد‌امریکای می‌داد و هنوز هم می‌دهد در حالی که سال‌هاست عراق با همدیگر ارتباط و همکاری تنگاتنگی دارند. شوروی ده سال بعد از افغانستان خارج شد. نخست خروج نیروهای شوروی از افغانستان و سپس فروپاشی آن، شرایط را برای تحرک جدید امریکا در منطقه و جهان مهیا کرد.

موشه دایان وزیر دفاع اسرائیل، در سال ۱۹۶۶ به مدت دو ماه در ویتنام جنوبی مشاور نظامی حکومت دست‌نشانده امریکا در آن کشور بود. اسرائیل تأمین‌کننده تسلیحات جنگی برای دیکتاتوری نظامی پینوشه در شیلی، دولت نژادپرست یان اسمیت در آفریقای جنوبی و نیز همه کشورهایهایی که ظاهراً به‌دلیل عدم رعایت حقوق بشر از سوی دولت جیمی کارتر رئیس‌جمهور وقت امریکا فروش اسلحه به آن‌ها تحریم شده بود.



اسرائیل به ساواک، پولیس امنیتی حکومت شاه ایران آموزش می‌داد. همچنین دانشمندان اسرائیلی برای حکومت نژادپرست آفریقای جنوبی سلاح هسته‌ای می‌ساختند.



### نتیجه‌گیری

در بخش‌های قبلی این مطلب، به نوبه خودم تلاش کردم اولاً توجه خوانندگان را به مسأله فلسطین و اسرائیل و ادامه اشغالگری و نژادپرستی دولت اسرائیل جلب کنم. هدف اصلی من از نوشتن این چند مطلب، این است که همبستگی گرایشات سکولار و چپ جامعه اسرائیل و فلسطین و حامیان بین‌المللی آن و تلاش بی‌وقفه آن‌ها در جهت برقراری صلح واقعی و پایان دادن به اشغال فلسطین توسط دولت اسرائیل و به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت و آزادی و برابری مردم اسرائیل و فلسطین است را برجسته کنم. دوماً، اگر یک صلح واقعی و ماندگار بین اسرائیل و فلسطین برقرار نگردد بحث از صلح در خاورمیانه چندان جایی نخواهد داشت. سوماً، نگاه به مناقشه اسرائیل و فلسطین، مرز آزادی‌خواهی، برابری‌طلبی، صلح‌خواهی و عدالت‌جویی فرد را به نمایش و به قضاوت عموم می‌گذارد.

در ابتدای قرن بیستم و با بالا گرفتن یهودی‌ستیزی در اروپای مرکزی و شرقی، گروه‌های بزرگی از یهودیان ساکن در این مناطق به سمت فلسطین امروزی که در آن هنگام بخشی از حکومت عثمانی بود مهاجرت کردند. یهودیان به سمت فلسطین همراه با تشکیل «جنبش صهیونیسم» شد. هدف این جنبش برقراری یک حکومت یهودی در فلسطین بود، حکومتی که تبدیل به پناهگاهی برای یهودیان جهان باشد. سازمان جهانی صهیونیسم و صندوق ملی یهودیان با اتکاء بر همین ایده با اهدای وام‌های کلان به یهودیان، آن‌ها را تشویق به خرید زمین در مناطق تحت کنترل حکومت عثمانی کردند.

افزایش مهاجرت یهودیان باعث نگرانی رهبران عرب ناحیه فلسطین شد. آن‌ها که متوجه نقشه یهودیان شده بودند با کمک سران عثمانی موفق شدند تا فروش زمین به خارجی‌ها را متوقف کنند ولی حتی این ممنوعیت هم مانع از گسترش نفوذ صهیونیسم در فلسطین نشد.

با شروع جنگ جهانی اول، عرب‌ها که به دنبال استقلال بودند تحت مذاکراتی معروف به مک مهن-حسین موفق شدند تا در سال ۱۹۱۵ در قبال شورش مردم عربی بر علیه عثمانی، حکومت منطقه فلسطین را از انگلستان بگیرند. در کمتر از دو سال انگلستان بر پیمان خود با سران عرب پا گذاشت و از طریق بیانیه «بالفور» از ایجاد یک حکومت یهودی در منطقه حمایت کرد.

پس از جنگ جهانی اول و شکست حکومت عثمانی، سازمان ملل، سرپرستی مناطقی که شامل کرانه باختری، اسرائیل، نوار غزه و اردن می‌شد را به حکومت بریتانیا سپرد. حکومت بریتانیا در این ناحیه، «قیمومت فلسطین» نام گرفت.

با آغاز قیمومت فلسطین اختلافات بین یهودیان و عرب‌های منطقه بالا گرفت. حملات خونین میان طرفین، بریتانیا را بر آن داشت تا از طریق کمیسیون پیل به دنبال راهی برای حل اختلاف این دو گروه بگردد. پس از ماه‌ها تحقیق و مناظره، این کمیسیون پیشنهاد ایجاد دو ایالت یهودی و عربی را به سران منطقه داد. این پیشنهاد مورد استقبال رهبران یهودی قرار گرفت اما طرف عربی حاضر نشد تا آن‌چه را که حق خود می‌دانست با یهودیان تقسیم کند. پس از این پیشنهاد، راحل‌های دیگری نیز ارائه شد که همه به شکست انجامید.

در سال ۱۹۳۹، سران بریتانیا بدون توجه به مذاکرات قبلی، دست به تنظیم کاغذ سفید ۱۹۳۹ زدند که در آن قیمومت فلسطین تبدیل به یک حکومت مرکزی یکپارچه می‌شد. این حکومت به وسیله هر دو گروه عرب و یهودی بر اساس جمعیت‌شان اداره می‌شد. جمعیت عرب نژاد در آن زمان نزدیک به نیم میلیون نفر و جمعیت قوم یهود هشتاد و دو هزار نفر بود. برای به انجام رسیدن این طرح، مهاجرت یهودیان بین سال‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۴ محدود می‌شد و پس از این مدت تغییر محدودیت بر عهده حکومت مرکزی بود.

اتمام جنگ جهانی دوم و سیاست‌های بریتانیا موجب شد تا گروه‌های یهودی دست به اقداماتی اساسی‌تر برای به قدرت رسیدن بزنند. یک روز قبل از پایان حکومت انگلستان در فلسطین، داوید بن گوریون رهبر یهودیان در روز ۱۸ می ۱۹۴۸ ایجاد یک حکومت مرکزی در منطقه را اعلام کرد و این‌گونه حکومت اولیه اسرائیل شکل گرفت.

اعلام استقلال اسرائیل، سران اعراب را بر آن داشت تا برای به دست آوردن قدرت در فلسطین، اقدامات نظامی را پیش بگیرند. از همین رو ارتش کشورهای اردن، عراق، مصر، سوریه و لبنان در مدت زمان اندکی شروع به ورود به خاک قیمومت بریتانیا کردند. پیشروی ارتش‌های عربی، جنگی را شروع کرد که در خاتمه موجب پیروزی اسرائیل و بی‌خانمان شدن نزدیک به یک میلیون فلسطینی شد. پیروزی در این جنگ، باعث تثبیت حکومت مرکزی یهودیان شد و حتی به آن‌ها اجازه داد تا از مرزهایی که سازمان ملل به آن‌ها در طی مذاکرات قبلی پیشنهاد داده بود پیش‌تر بروند. اسرائیل که خود را حالا در موضع قدرت می‌دید دست به اخراج فلسطینیان از خانه‌هایشان زد و آن‌ها را به اردن و کرانه باختری راند. این تبعید بی‌رحمانه باعث شد تا امروز ۵ میلیون فلسطینی پناهنده در دنیا به دنبال بازگشت به خانه باشند.

در طرف دیگر این معادله اما جمعیت شصت هزار نفری یهودیان اسرائیل به شش میلیون نفر رسیده است و در کنار این جمعیت بزرگ نزدیک به دو میلیون عرب همچنان در مرزهای اسرائیل امروزی زندگی می‌کنند.

پیروزی اسرائیل در جنگی که عرب‌های منطقه، آن را «نکبت» می‌خوانند پایان کار برای فلسطینیانی که از خانه‌هایشان اخراج شده بودند نبود. رهبران فلسطینی که برای بازگشت به خانه مصمم بودند، دست به تشکیل سازمان آزادی‌بخش فلسطین زدند که هدفش آزادسازی فلسطین از طریق جنگ مسلحانه بود. جنگی که از طریق لبنان، مصر، اردن و غزه صورت می‌گرفت. در گذر زمان و پس از انتفاضه اول، یاسر عرفات رهبر این سازمان مواضع خود را تغییر داد و حاضر شد تا در مذاکرات رودرو با اسرائیل شرکت کند. شاید مهم‌ترین این مذاکرات پیمان اسلو بود که در طی آن یاسر عرفات با به رسمیت شناختن موجودیت اسرائیل توانست تا از طریق حکومت خودگردان فلسطین، حاکمیت موقت بخش‌هایی از کرانه باختری و نوار غزه را به دست بگیرد.

پس از مذاکرات اسلو بسیاری از افراد به پایان درگیری‌ها خوشبین بودند اما با شکست پیمان کمپ دیوید ۲ و انتفاضه دوم، اوضاع منطقه دوباره رو به وخامت گذاشت. در کنار جدال‌هایی که فلسطینیان با اسرائیل دارند شکافی که توسط حماس بین فلسطینیان ایجاد شد نیز گره بحران خاورمیانه را کورتر کرد. حماس در حال حاضر و پس از جنگ داخلی سال ۲۰۰۶ اداره غزه را به دست گرفته است و از طریق این منطقه کوچک به مبارزه با اسرائیل می‌پردازد.

طیف سیاسی و نظام حزبی اسرائیل، به لحاظ نحوه شکل‌گیری و تکوین این جامعه، مشخصه‌های خاص خود را دارد و در آن دو حزب کارگر و لیکود توانسته‌اند رهبری دو جریان و طیف اصلی قدرت را به دست گیرند. هر یک از این دو جریان در پیدایش و تکوین جامعه، سیاست و تاریخ اسرائیل سهم بوده‌اند. جریان راست متشکل از سه جریان راست ناسیونالیست، راست رادیکال و راست ملایم، مجمع احزابی است که تحت رهبری لیکود، شریک سنت سیاسی حکومت، به‌ویژه از دهه ۱۹۷۰ است و نقش عمده‌ای در شکل‌گیری سیاست خارجی این کشور در کنار جریان چپ به رهبری حزب کارگر ایفا کرده‌اند. جریان راست عمدتاً حاصل جنبش‌های صهیونیستی افراطی و دینی است که به شدت طرفدار ایده «اسرائیل بزرگ»، «الحاق‌گرایی سرزمین‌های اشغالی» و کاربرد نیروی نظامی برای اهداف سیاسی، بوده است.

صهیونیسم، اساس رفتاری هر دو جریان راست و چپ بوده است، اما هر یک از این دو به طرق و ابزارهای خاص خود در پی منافع ملی - صهیونیستی اسرائیل بوده‌اند. چپ و راست اسرائیل در اصول و اهداف راهبردی نکات مشترک بسیاری دارند، حتی شاید تفاوت‌چندانی در راهبردهای اقدام دو جناح مشاهده نشود و سطح تفاوت‌ها به مسائل تاکتیکی و تکنیکی تنزل می‌یابد. به هر ترتیب، جریان راست اسرائیل در تفکر و رفتار تهاجمی از جریان چپ پیشی می‌گیرد. جریان چپ با وجود تبلیغ تفکر و راهبرددفاعی در عمل راهبرد تهاجمی را به لحاظ شرایط خاص امنیتی جامعه اسرائیل کنار نمی‌گذارد، اما جریان راست اسرائیل صراحتاً یک نگرش واقع‌گرای کلاسیک به امنیت و سیاست بین‌الملل دارد و بنابراین سیاست خارجی تهاجمی را تقویت می‌کند. در عمل و در حالی که شیوه رفتاری عمل‌گرایانه جریان چپ آن را به اتخاذ یک رویه «پاسخ - ابتکار» سوق می‌دهد، جریان راست را از یک الگوی «آرمانی - ابتکاری» در سیاست خارجی پیروی می‌کند و در کل سیاست خارجی اسرائیل را به سمت یک انطباق تهاجمی می‌کشاند.

به این ترتیب، قریب به هفت دهه از اشغال سرزمین‌های فلسطینی توسط حکومت اسرائیل می‌گذرد، واقعه‌ای که پیامدهایش همچنان ادامه دارد و منازعه عربی-اسرائیلی را به طولانی‌ترین منازعه قرن و بزرگ‌ترین چالش بین‌المللی تبدیل نموده است.

رشد روزافزون جنبش بی.دی.اس در دنیا و به‌ویژه غرب واضح است، این رویکرد به منبع اصلی نگرانی‌های مقامات حکومت اسرائیل تبدیل شده است. آن‌ها از فقدان موقعیت خود در دنیا وحشت‌زده هستند. جنبش بایکوت اسرائیل از سوی رسانه‌های مختلف و موثر بعضاً غربی برخوردار شده است. این روند سهم عمده‌ای در تشریح بیش‌تر اهداف و ستراتیژی‌های جنبش بایکوت داشته و آگاهی مردم نسبت به اهداف جنبش و امکان جذب عناصر جدید را بالاتر می‌برد.

تمامی اقدامات حکومت اسرائیل، تاکنون موفق به توقف روند تحریم اسرائیل از سوی برخی مؤسسات و شرکت‌های اروپایی و امریکایی و آسیایی نشده است. به این ترتیب می‌توان گفت افزایش روند بایکوت اسرائیل به‌این معنا است که اشغال‌گری برای اسرائیلی‌ها هزینه بیش‌تری خواهد داشت و این روند می‌تواند به تغییر قواعد بازی در ابعاد داخلی منتهی شود.

البته با وجود موفقیت روزافزون جنبش بایکوت اسرائیل در ابعاد بین‌المللی، تأثیرگذاری آن در عرصه داخلی فلسطین همچنان ضعیف است، این موضوع مهم‌ترین نقطه ضعف جنبش مذکور در افزایش هزینه برای اشغال‌گری اسرائیل است. جنبش بی.دی.اس تاکنون در ایجاد جنبش مردمی در اراضی اشغالی سال ۱۹۶۷ که بازار مهمی برای کالاهای اسرائیل است، موفق نبوده است. همچنین موفقیت‌های اخیر اسرائیل در سرکوب برخی فعالان یا صادر کردن برخی قوانین داخلی بر ضد تحریم اسرائیل ممکن است در قدرت جنبش مذکور تردید ایجاد کند، اما مشخصاً باید گفت که جنبش تحریم اسرائیل موفق شده بسیاری از دانشجویان و دانشگاه‌ها و سندیکاها را کارگری و هنرمندان و مراکز اقتصادی در سطح دنیا را به مفید بودن تحریم اسرائیل قانع کند.

اما اگر این جنبش در همین سطح باقی بماند و از حمایتی جنبش‌های اجتماعی قوی همچون جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش دانشجویان و نهادهای دموکراتیک فرهنگی و هنری برخوردار نگردد در بر روی همان پاشنه‌ای خواهد چرخید و که تاکنون چرخیده است.

از سوی دیگر، خالد مشعل، رئیس دفتر سیاسی حرکت حماس، روز چهارشنبه ۳ می ۲۰۱۷، خواستار استفاده از این فرصت برای کمک به استمرار گفتگوهای صلح شد.

مشعل در گفتگو با شبکه سی ان ان ترامپ را فردی «با جرات تغییر» دانست که بیش از دولت‌های سابق امریکا جرات دارد.

مشعل با اشاره به بیانیه جدید حماس که تأسیس دولت فلسطین در مرزهای ۱۹۶۷ را پذیرفت، افزود: «آنچه در بیانیه حماس آمده است برای هر فرد منصفی در جهان و به ویژه در پایتخت‌های کشورهای دنیا کافی باشد تا از این فرصت استفاده کرده و با جدیت با حماس و فلسطینی‌ها تعامل کنند.»

اسرائیل، به‌معنای واقعی حیاط خلوت حاکمیت امریکا در منطقه حساس خاورمیانه محسوب می‌شود به‌طوری که برخی مواقع این حس به هر تحلیل‌گر مسایل جهان، دست می‌دهد که آیا اسرائیل، یکی از ایالات امریکا در هزاران کیلومتر دورتر از آن است؟ در عین حال لابی‌های اسرائیلی در خود امریکا، به حدی فعال و تأثیرگذار هستند که همه کاندیدهای ریاست جمهوری این ابرقدرت جهان، باید نخست برادری خود را با سران حکومت اسرائیل اثبات کنند.

اسرائیل نگران معاملات تسلیحاتی میلیاردی میان امریکا و کشورهای عربی است. یووال استاینیتز، وزیر انرژی اسرائیل شامگاه یکشنبه ۳۱ اردیبهشت - ۲۱ مه، در اورشلیم در این رابطه گفت: «این قضیه‌ای است که باید واقعا

باعث نگرانی ما شود.» وزیر انرژی اسرائیل افزود که عربستان سعودی «کشوری متخاصم» است و مناسباتی دیپلماتیک هم با اسرائیل ندارد. به گفته‌ی استاینیتز آینده به هیچ‌وجه قابل پیش‌بینی نیست.

عربستان سعودی از طریق معامله تسلیحاتی ۱۱۰ میلیارد دلاری با آمریکا می‌کوشد که خود را در رقابت با جمهوری اسلامی تجهیز کند. اسرائیل اگر چه ایران را خطر و تهدیدی برای موجودیت خود می‌داند، اما در عین حال نگران از دست رفتن برتری نظامی‌اش در منطقه نیز هست.

روزنامه اسرائیلی یدیعوت اخرونوت درباره معاملات تسلیحاتی میلیاردی میان آمریکا و کشورهای عربی نوشت به این ترتیب عربستان قادر خواهد بود کشتی‌های جنگی بیشتری به نسبت اسرائیل داشته باشد. این روزنامه در ادامه نوشته است که در پی این معاملات امکانات نظامی عربستان افزایش می‌یابد و این کشور خواهد توانست موشک‌های دورپرواز را دفع کند.

معاربو، روزنامه پرخواننده اسرائیل اما در مقاله‌ای نوشته است که اسرائیل نباید ترامپ را در سفرش به اسرائیل با انتقاد از قراردادهای تسلیحاتی ناخرسند کند. اسرائیل باید بداند که این کشور به همراه عربستان سعودی دشمن مشترکی به نام ایران دارند و پر قدرت شدن عربستان مانعی بر سر قدرت گرفتن ایران خواهد بود.

با این حال، زرمه‌های گوش‌نواز مخالفت شدید با نژادپرستی، اشغالگری اسرائیل و برقراری صلح، سکولاریسم، آزادی و برابری از هر دو طرف، یعنی هم در جامعه اسرائیل و هم در جامعه فلسطین شنیده می‌شود امیدوارکننده است به‌شرطی که این زرمه‌ها به یک کمپین فریاد دادخواهی هر روزه در خیابان‌های اسرائیل و فلسطین با شعارهای همبستگی و برابری و خودمدیریتی دموکراتیک، یعنی مدیریت شورائی جامعه بدون کمشکش «ملت - دولت» تبدیل گردد. این نه تنها راه حل واقعی و رهایی‌بخش جامعه اسرائیل و فلسطین، بلکه راه حل نهائی کل منطقه بحرانی خاورمیانه است.

این‌که سرانجام جنگ و کشتار و انتقام‌جوئی بین مردم اسرائیل و فلسطین به کجا خواهد رسید واقعا کسی نمی‌داند و حد و گمان و پیش‌بینی یک واقعه دردناک ۷۰ ساله بسیار سخت و دشوار است. ولی آنچه پدیدار است خون کودکانی فلسطینی است که در خیابان‌ها جریان دارد و کسی نیز نمی‌تواند این خون را با هیچ‌گونه کمیسیون و عهدنامه‌ای پاک کند. به علاوه نباید کسی خواهان محو اسرائیل و یا فلسطین از نقشه جهان شود، بلکه راه برون‌رفت از این جنگ طولانی و بن‌بست تاریخی، تلاش برای پایان دادن به اشغال اسرائیل و آغاز تاریخ نوینی در تاریخ خاورمیانه و صلح و آرامش در این منطقه و به رسمیت شناختن حق و حقوق آزادی‌های طرفین مورد مناقشه است.

چهارشنبه هفدهم خرداد [جوزا] ۱۳۹۶ - هفتم جون ۲۰۱۷